

7180
SIA

7120
SIA

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فہرست مضامین کتاب الجواب عزیز الاخلاق فی نصح الآفاق

خلاصہ مضمون	صفحہ	خلاصہ مضمون	صفحہ	خلاصہ مضمون	صفحہ
حمد خدا تعالیٰ	۲	فضیلت و برتری محمد <small>صلی اللہ علیہ وسلم</small>	۱۱	ذمت خودی خود آرائی	۲۳
نعت مصطفیٰ <small>صلی اللہ علیہ وسلم</small>	۳	مانعت از شرک و بدعت	۱۱	مکان ہماروں رشید	۲۳
سبب تالیف کتاب ہذا	۴	بیان ایمان	۱۲	و بیان پہلول دانا	۲۴
اسما گرامی معزز خریدار کتاب	۵	و کلمہ طیبہ اوست نما	۱۳	ایصال ثواب ہر چہ پی <small>صلی اللہ علیہ وسلم</small>	۲۴
شناختن خدا فرض است	۶	نختہ حرف کالبشکل مقرر	۱۴	با خبر داد حق است	۲۵
آیات قرآنی بر توحید سبحانی	۷	امر معروف نہی منکر فرض است	۱۵	کید شیطان ز محبوب سبحان	۲۶
نامہ رسالت مآب <small>صلی اللہ علیہ وسلم</small>	۸	بیان ذکر یزدان و فضیلت	۱۶	متصرف مسائل	۲۷
بہوئے پادشاہ مصر	۸	ذمت کبر و نخوت	۱۵	ارشاد مولا علی باہودی	۲۸
ثبوت مقدمہ بدگواہ میشود	۹	تخویف از موت و تحریر	۱۶	ذمت دروغ و جواز	۲۹
و ثبوت توحید خداوندی بہ یک	۹	بر عمل قبل فوت	۱۷	در بعضی مواضع	۲۹
و چندین ہزار پیغمبر گویہ نخواہد	۱۰	شکایت فرط از بنی آدم	۲۱	سیاحت فرمودن	۳۰
آسمائے خدایتقا توفیق	۱۱	ذمت حرص و طمع	۲۲	سلطان الاولیاء و توبہ نمودن	۳۱
بیان انبیاء کرام <small>صلی اللہ علیہم السلام</small>	۱۲	فضیلت فقر و فقرا	۲۲	دزدان بردست والا	۳۲

ایغز سی کن ۵۸ ایغز بچکس خورده گیر ۵۰ ایغز از غضب به پرنیز ۵۴

آداب حکومت ۵۹ وطنه کن ۵۱ ایغز سپران را تعظیم کن ۵۲

آورده اند که حضرت عمر ۶۲ ایغز در دل کینه دار ۵۳ و عبادت در جوانی کن ۵۴

آداب تزوج ۶۵ و با سچکس حد مبر ۵۵ ایغز در خیرات منت سنه ۵۶

حقوق زوج و بیفست اند ۶۶ و عیب کس را گو ۵۷ و سیل را تو بخ کن ۵۸

ایغز اسلام سنت است ۶۷ ایغز وعده را خلافی کن ۵۹ و هر چه خوری و پوشی ۶۰

و بعد سلام مصافحه کن ۶۱ و در امانت خیانت کن ۶۲ و در نیت نیک کن ۶۳

و حق صلح رحم نگاه دار ۶۴ و مردم را فریب ده ۶۵ ایغز شیرین گو باش ۶۶

ایغز از صحبت نا امان ۶۷ ایغز در وزن پیاذ صیاط کن ۶۸ و پیاز خام مخور ۶۹

دور باش ۷۰ ایغز در معامله کشتی خل ده ۷۱ و خوشبوی بهال ۷۲

و در هر کار مشوره نما ۷۳ و از ظلم حذر کن ۷۴ و بوقت خفتن سر نه کش ۷۵

و بکار را استخاره کن ۷۶ و در منازعت تقدیم کن ۷۷ و وقت خفتن آوند با پیش ۷۸

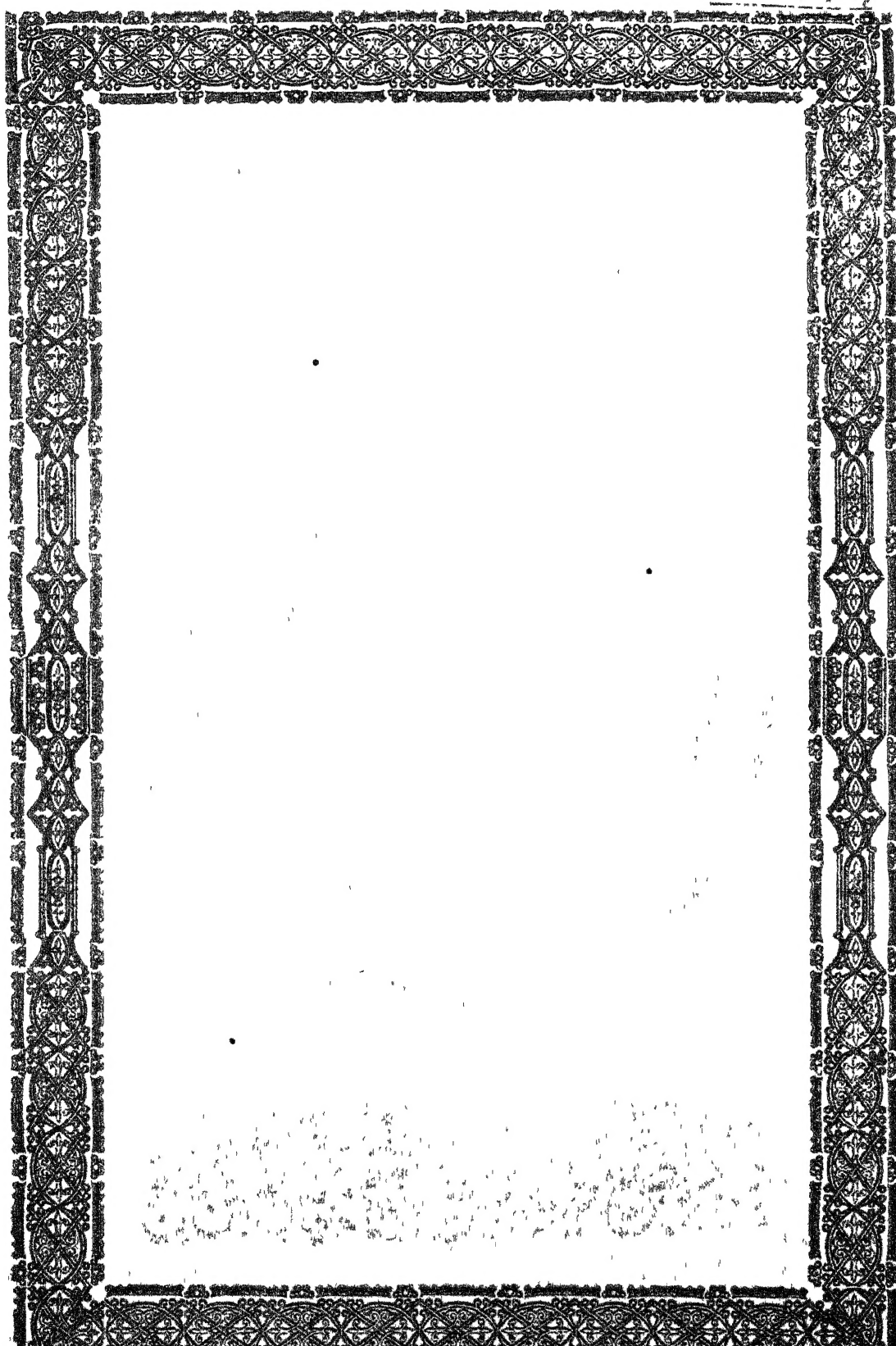
نظم در کم سخنی ۷۹ نامی و غمازی کن ۸۰ و قبل و بعد طعام نمک خور ۸۱

و از خود کشتی حذر کن ۸۲ ایغز در اتفاق کوش ۸۳ و بغیر اشتها مخور ۸۴

ایغز رعایت مسایگان کن ۸۵ ایغز عود با پی نیک کن ۸۶ و با بقای اشتها بر بس کن ۸۷

زبی کرامات	۳۶	بیان استغفار	۴۲	مشاجات در رباعیات	۵۳
ایغریز روزے	۳۳	فضیلت تلاوت قرآن	۴۳	فضیلت سخاوت	۴۴
ایغریز از حضرت لقمان	۳۴	آداب تلاوت قرآن	۴۴	وصیت بہ لقمہ کسبِ حلال	۴۴
ایغریز بقضا و قدر عرض کن	۳۵	دربخاکت و معنی نگہدار	۴۵	در بوج صبر	۵۵
ایغریز تعظیم کن علماء را	۳۵	ایغریز با وضو بخواب	۴۵	برائے ہر مرض دوا بہت	۵۶
در تعلیم و مطالعہ	۳۶	ایغریز آخر شب بیدار باش	۴۵	بیماری سبب کفارہ گناہ است	۴۵
ایغریز ہمیشہ با وضو باش	۳۶	ہر چہ کہ در دہر دست	۴۵	و بر نعمت ہاشکر کن	۴۵
آداب اذان	۳۷	حشر ما با رسول کن	۴۶	و در دنیا کمتر را بہین	۴۶
فضیلت اول وقت نماز	۳۷	ایغریز محبت سہ قسم است	۴۸	و حکایت سعدی علیہ الرحمۃ	۴۸
آداب نماز	۳۹	خیال کن در گو سپند ہاک	۴۹	ایغریز پیشہ قناعت کن	۵۰
روز جمعہ غسل سنت است	۴۱	برکت بہ سبب سحر خیزی است	۵۰	و از فقر و فاقہ شجایت کن	۵۰
آداب مسجد	۴۲	آداب والدین	۵۱	و کم خوردن و کم گفتن	۵۱
آداب برائے امام	۴۲	ایغریز غیبت بدگمانی کن	۵۱	عادت کن	۵۸
نماز نوافل	۴۳	از نامحرمان چشم بدوز	۵۲	ایغریز خسرچ باندازہ	۵۲
و بے وضو داخل مسجد مشو	۴۴	ایغریز قناعت و توکل کن	۵۳	و خل کن	۵۳

٣٥١٩٧



۷۶. هر کار عمد و بدست است کن ۷۷. اغیز در هر کار بسم الله گو ۸۴
 و طعام را انتظار ده ۷۸. در پوشیدن کفش ۷۹. اغیز نضاح متفرق شنو ۸۰
 و طعام را بسیار گرم مخور ۸۱. و چون سه کس ۸۲. بدانکه نیکی با بدان باید ۸۳
 و آب را در سه نفس خور ۸۴. و استاده استخاج کن ۸۵. اغیز نضاح قطع ۸۶
 و همیشه طعام لذت مخور ۸۷. و هرگاه از خانه ۸۸. اغیز نضاح گفته میشود که ۸۹
 و همیشه گوشت مخور ۹۰. و در سوراخ بول مکن ۹۱. اغیز نضاح این حکایت ۹۲
 و جامه نازک میپوش ۹۳. اغیز نضاح رسومات بر پهنیر ۹۴. اغیز نضاح اگر قدری عقل است ۹۵
 اغیز نضاح اول روز و آخر روز ۹۶. اغیز نضاح هر که زر ندارد ۹۷. اغیز نضاح اینچند کلمه که ۹۸
 و اول شب بخواب مرو ۹۹. اغیز نضاح نوح چشم آدمی ۱۰۰. مناجات برگاه قاضی الحاجات ۱۰۱
 و قیل و له بکن ۱۰۲. اغیز نضاح یادگیر که ۱۰۳. نقل نامه عالم زمانه و فیاض یگان ۱۰۴
 و رو بقبله متف ۱۰۵. اغیز نضاح شنائی ۱۰۶. اغیز نضاح جد و جبری ۱۰۷
 و پای بجا تمب قبله مکن ۱۰۸. اغیز نضاح ثلاثی ۱۰۹. تحفه در یافت حاصله ضلوع ۱۱۰
 و شب برهنه مخپ ۱۱۱. اغیز نضاح رباعی ۱۱۲. خامنه کتاب ۱۱۳
 و لباس مروان زنانه را ۱۱۴. اغیز نضاح علم لدنی شنو ۱۱۵. التماس قیمت کتاب ۱۱۶
 و عکس او حرام ۱۱۷. چه خوش گفته در سفته ۱۱۸. حَقَّتْ بِالْخَيْرِ ۱۱۹

هم محتاج وی اند و او محتاج دیگر نیست لیس که مثل شئ و هو السبع البصیر

ماست مانند او چیز و اوست شنواین
واوست برانگیزنده مرد با از قبور بر و زشور - منها خلقنک و فیها نعیدک و

ارزین آفریدیم شمارا و در زمین باز در آوریمت را
و منها خیر جکو تا سره آخری و اوست روزی و دهنده مخلوقات - از لطف عنایت

و از زمین بیرون کشیم شمارا - بار دیگر -
و ما من دابة فی الارض الا علی الله یرزقها حبنا الله و نغیم

و نیست هیچ جنبیده در زمین - مگر بر خداست روزی او - خدا را کافی است و بهر
الوکیل و کنی بالله و کماله - ففی کل نبی له آیه به تدل علی

کار ساز - و خدا کار ساز بس است
انه واحد و در و دنا معد و بر آن فرستاده که لولاک لما خلقت الافلاك

بر آنکه ادیت است
در شان اوست - و بر آل او که طیبین و طاهرین اند - انما یرید الله لیذهب

پاکیزه پاک
عنکوا الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا - مثل اهل بیت من

از شما پلیدی را اهل بیت - و تا پاک کند شمارا پاک کردنی
فیکو مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها هلك

در شما مثل کشتی نوح هر که سوار شد بر نجات یافت و کسی که تخلف از آن نمود هلاک شد
و بر یاران او که رضی الله عنهم و رضوا عنه اصحاب الکونین

راضی شد از ایشان راضی شدند ایشان از او - اصحاب من همچو ستارگان اند
فباہم اقتدیتم اھتدیتم و در منقبت آنها واقع شده

۴۱
سوره بقره (۲۵)

۴۲
سوره بقره (۱۶)

۴۳
سوره بقره (۱۲)

۴۴
سوره بقره (۴)

۴۵
سوره آل عمران (۵)

۴۶
سوره آل عمران (۱۲)

۴۷
سوره آل عمران (۱۲)

۴۸
سوره آل عمران (۱۲)

۴۹
سوره آل عمران (۱۲)

۵۰
سوره آل عمران (۱۲)



حمد و سپاس بی قیاس مر واجب الوجودی را که بود و هست و خواهد بود و مظهر

و مبدء هر ممکن و موجود از کتم عدم تباشاخانه شهود و وی کیست پاک و منزه
پیدا کننده پوشیدگی

از صفات نامنزل و او را کس نزاود و کس از وی نزاود - قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ

الله الصمد و کو یلده و کو یو کنده و کو یکن له کفواً احدۀ شان اوست
بگو خدا ایگانه است

خداے نیاز هست نزاود و زاده شده و نیست هیچ کس او را بهر

سوره الفلق
بسم الله الرحمن الرحيم

فقر و متعارف بلاد و امصار تحفۃ ابلان داشتیم منت خدای را غرضی که آن سال
منظور اہل بصر و مقبول از باب خبر ششم (تا آنکہ اکثری تبریکات نامحبات تعریفیہ
و شکر یہ و بعضی بار سال تقارن و تواریخ متعددہ راقم الآثم داخلے ممنون مسر
ساختند۔ اما اندراج آن غیر ضروری دانستم) و بعض اجاب معززین
متعد نسخہ جات با شتر ارقمیت مقررہ صلی باطفال و طلباء مدارس جداگانہ کہ نادا
و عیدم الاستطاعت بود تقسیم کردند۔ و چون دیدم کہ بذریعہ پست انگریزی و آصفیہ
و خواستہائے رغبت علی التوالی بطلب نسخہ جات بنام میر سدا جرم کبریات و مرآت
طبع کنائیم۔ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ اُنِيْبُ
و نیست توفیق من مگر بفضل خدا بر وی توکل کردم و بسوی او رجوع میکنم

حکیم محمد ضیاء اللہ صاحب	حاجی صفدر حسین صاحب	مولوی اکرم الدین خان صاحب	عبد القادر صاحب طاہر
تخصیلا در سلطان آباد	مہتمم تعمیرات گلبرگہ	اول تعلقہ در پربہنی	دوم تعلقہ در بہونگیر
محمد ہدایت علی صاحب	مرزا غلام مصطفیٰ بیگ صاحب	مولوی امیر محمد خان صاحب	محمد عبد القادر صاحب چیدہ
مددگار معتد افواج سرکار عالی	ناظم نظم جمعیت سرکار عالی	صدر تعلقہ در پانچ گلاہ قلعہ لاہور	تخصیلا در پانچ گلاہ
نواب رحمن یار جنگ بہادر	سید حسن علی صاحب طلسمی	مرزا اکرام علی صاحب	میر تہنیت علی صاحب
ناظم دفتر ملکی سرکار عالی	تعلقہ علاقہ وزیر عدالت نور علی	مددگار محمد علی صاحب	مہتمم کو توالی اور رنگ آباد

۱
اما بعد این رساله ایست مستزاد تفصیل و تکمیل بر نصیاح غنیزریه منبسطه

و نه یحیی علیه السلام هجری که کمترین بی بضاعت و قلیل الاستطاعت بنده چهارم

مُعَرَّاز شعور و تمیز محمد عابد الغریز عفا الله عنه و احسن العداحواله و عاقبت

آیین - حسب حوصله خود برای تدریس فرزندان خویش احمد عبدالله

و محمد عبدالرحمن سلمها المنان تالیف و طبع نموده تا بخوبی

افاده خویش مقبول عام گشته و مطلوب انام بوده است قبل از انطباع آن خجسته

که احدی از کتب فروشان ایندیار - و یا مالک مطابع دیگر امصار بصرف ذاتی

طبع نماید و متمتع گردد - تا یک رساله نزد آنها فرستاد و مفتی به نشد و
پروا گرفته شده بآن -

نه کسی از خواشمنان بحشیم افتاده که بر غبت دلی خود متحمل بار طبع شود - و

اشا عش مصداق هم خسر ما و هم ثواب گردد - ناچار خود متوکلاً علی الله

از صرف زرق ذاتی صرف نظر نموده متعدد نسخه جات طبع و بجا است

و بایع فرض است شناختن خدا سے غروصل۔ بعدہ دانستن احکام و ارکان مسمانی

الغفران بر توحید خالق دنیا و فیها ثابت قدم باش که خدایتعالی

می بخشد آنرا که شرک کند: ۱- و می بخشد سواران بر آنرا که نوچه - و الهی که

وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

بنا نه است - نيست بيخ ميوه بجزو نه بخشايد نه بان - خدايت سپنج ميوه مگر نه تدبير عالم كنند است
 اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَّشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ

ہم سینہ ندانی آواز دلاؤ کہ شریک مقرر نہ کرے، شود۔ می فروخ آں کہ بے خواہد۔ ہم کہ شریک
 یا اللہ فقدا افری انما فیہا۔ اِنَّمَا اللّٰہُ اِلٰہٌ وَّاحِدٌ۔ وَلَا تَزُجْ مَعَ نَسَبِہَا

نه امتر نسند هر آمیافه اگر است بهاره ز که خزان نیست که نه معبود گمانست پس مؤمنان مایه معبود
اٰخِرُ هٰکُوْنٍ مِّنْ اٰمَعْدٰیْنِ ۚ وَاَنْذِرْ عِتْدٰیْكَ ۚ اَلَا فَرٰیْنُ ۚ وَلَا تَدْعُ مَعَ رَبِّکَ

دیگر آتشکده باشی از عذاب کردگان - و بیم کن خویشتان نزدب ترین خود را - و نهان با خدا

إِلَهًا آخَرَ إِلَّا اللَّهُ - سُبْحَنَ اللَّهِ وَعَمَّا يُشْرِكُونَ - وَهُوَ اللَّهُ

معبود، دیگر انیسٹ پیج معبود بحق وغیرہ۔ پاک خدا است بلند تر است از انکہ شریک می آرند۔ و اوست خدائیسٹ پیج معبود

إِلَّا هُوَ الْحَكِيمُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

محبی غمخوار است تایش در دنیا آفت و او را است فرمانروا بسوی او باز گردانید و شوی به -

لَا تُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ إِنَّ إِلَهَكُمْ وَاحِدٌ رَبُّ السَّمَاوَاتِ

شریک مقرر کن، خدا بر آئینه شرکستی بزرگ - بر آئینه مبدوء شامکی است - ادیب و دکا را آسمانها

وَالْأَرْضُ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۚ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا

وزمین است۔ و آنچه در میان اینهاست و اوپر، در کنار ششوبه، پروردگار آسمان بنا

زبانی ندارم که از عهده منت و شکر خدا تعالی بدرایم - هر که آن رساله را دید بدل پسندید

بلکه همچو کاغذ زیر میبرد - احسان خالق المنان که از هند و مسلمان و از پیر تا جوان بچشم

برین نگاہ می اندازد - و بر غبت دل خریدارش میشود - لهذا حسب فرمایش

بعض اجاب مودت انتساب بر مطالب مولفه اولی نظر ثانی کردم در تقدیم و تاخیر

فکر بجا بردم - و دیگر چند نصیاح ضروری را استراذ کردم و بمخاطبانه

(غزیر الاخلاق فی نصیاح الافاق) نام نهادم - ذخیر نامه مبارک رسول مقبول

علیه و علی آله الصلوٰة والسلام که مبسنی بر دعوت اسلام و توحید رب نام است

و بنام پادشاه مصر صادر گشته مع ترجمه اش تبرکاً شرکیع بدانمودم - تا بخوانند

و عمل نمایند - بمقتضای بشریت و فحوائد الانسان مرکب من الخطاء والنسیان

انسان مرکب است از خطا و فراموشی

اگر غلطی درین مجموعه بینید التماس اصلاح میدارم پس - قال الله الموفق بالخیر

و هدیه توفیق خیر خدا تعالی است

الغیر اسعدك الله تعالى في الدارين بدانکه بر بنده طبل

در هر دو جهان خدا تعالی ترا سعادت مند کند -

عبدالله محمد
صفر ۱۲۸۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (سڑاول)

(سڑدوم) ورسولِ اومقوقس - بزرگِ قطیان سلام -

(سڑسوم) برہر کہ برین ہدایت اتباع کرد - بعد ازاں تحقیق کہ من -

(سڑچہارم) بدعوتِ اسلام ترا میخوانم - اجابت کن -

(سڑپنجم) سلامتی یابی - خدا تعالیٰ ثواب دو چند میدہد -

(سڑشتم) اگر نافرمانی کنی تو آن میرسد کہ بقومِ قطیان رسید -

(سڑہفتم) اے اہل کتاب بیا سید بسوئے کلمہ کہ -

(سڑہشتم) ما بین ما و شما مسلم می باشد و آن اینکه عبادت نکنیم ما - مگر خدا را -

(سڑنہم) و شرک نکنیم با او، هیچ شی را - و نہ مستر کنیم بعضی از ما -

(سڑدہم) بعضی را معبود آن غیر از خدا -

(سڑازدہم) اگر بر میگردد پس گوید گواہ باشید تحقیق کہ ما مسلمانیم -



سوره زمره (۳۹)
سوره زمره (۴۰)
سوره زمره (۴۱)
سوره زمره (۴۲)
سوره زمره (۴۳)
سوره زمره (۴۴)
سوره زمره (۴۵)
سوره زمره (۴۶)
سوره زمره (۴۷)
سوره زمره (۴۸)
سوره زمره (۴۹)

بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ۝ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ ۝

میان اینهاست غالب امرزگار - و اوست آنکه در آسمان فرمان داست و در زمین فرمان روا

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ۝

و اوست با حکمت و دانایی پروردگار مشرق و مغرب است نیست هیچ معبود مگر او - پس کار گیر او را

و در عبادتش کسی را شریک مگردان و لا یشرک بعبادته سیه احدک

و شریک نیارود عبادت پروردگار زوین بکس -

الغیر این نامه است که برسم دعوت الی الهدایت از جانب

ختمی مآب خلاصه موجودات علیه و آله فضل تسلیمات و التیمات مبرر

بسوی پادشاه مصر سی موقوف هفت سال از هجرت گزشته بجا

حاطب بن ابی بلتع و عمر بن سلمه مرسل بود - در سفر قوم قبطیان - در بعض

از نواحی فندرانس از نزد رهبان قبطی بلده اجم که از بلاد ارض مصر است

در سال هجری نبوی بعهد حکمرانی عبدالحمید خان سلطان عثمانی یافت و

همدست شد و گفت این را و دایت نمایند در اشیا نیکه از آثار نبوی

ترجمه نقل خط کوفی

بسم الله الرحمن الرحيم

ایاتومندانی که حکام عدالت بلا اعتبار قوم بر شهادت دو گواه مقدمات

کیسوی نمایند در آن حالیکه یک مک چندین هزار پیغمبر و الوغرم علیهم السلام زبان مجتعلت التوا

والتوالی شهادت و گواهی داده اند که خدایتعالی کیست - وَخَدَّاهُ الْكَشَّانُ لَكُمُ مَنَزَرُهُ

اوکیست شرکیه و خیری نیست

و بی عیب است - زنده و دانا و توانا است - همیشه باشد ابتدا و انتهایش ندارد و باز

بهر نقص و زوال پاک است - مَا كُنْهَكَ حَتَّى مَعْرِفَتِكَ - مستحق پریش بجزوات یگانه

چنانکه بایشناخت نشناختیم ترا -

و گری نیست پس درین مرشک آوردن و زور و ورطه هلاکت انداختن است - هُوَ الْاَوَّلُ

اوست نخستین همه

وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ الْعَزِيزُ خَالِقُ مَا

و ادست آخرین همه و ادست آشکار و ادست پنهان - و ادب همه چیز دانا است -

جُزْأِیِّهِمْ که در شرع شریف آمده توان خواند مگر به ترجمه محو خدا و پروردگار و غیره که از عربی بفارسی

ترجمه الله و رب است - و بحکم عقل بروی گامی نتوان نهاد و هر وقتیکه نام خدایتعالی میشنوی جل جلاله گوهر

نام پاک خدا جلشانه را تعظیم کند - آن بنده را خدایتعالی خلق عزیز میگردد و اند **الْعَزِيزُ** خدایتعالی

پیغمبر علیهم السلام که فرستاد و بحق اندازد و شرع بشناسد و بهیچ شریکی با قوت اندوز میان محراب نشاند

سوره (صدیقه)
سوره (صدیقه)

گرانی و سبکی اعتباری است نه حقیقی پس ثواب آن بطاعت زیاده میگردد - و

بعضیت ناقص می ماند همچنین آیه ^عوَإِذْ أُتِلَّتْ عَلَيْهِمْ آيَةُ رَبِّكَ زَادَهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ

و چون خوانده شود برایشان آيات خدا زیاده سازد آن آيات ایمان ایشان را و بر

سَرَّحَهُمْ يَتَوَكَّلُونَ^ع وَكَرِمَهُ لِيُزَادُوا^ع وَإِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ - عبارت از خوف

پروردگار خویش توکل می کنند - نماز با ده عنوان از روی ایمان با ایمان سابق ایشان -

و خشیت و اخلاص و محبت است که در تصاعد و ترقی باشد و بخوف و رجاء از منتهی عین

بالاروی

باز ماند و با مورد به پرداخته تا از نکال و عذاب باز رهد و با جود ثواب فایز گردد - باید که

بند هر عمل که کند خالص باشد و در قول - فعل - دل - و جوارح خود را موافق دارد - و هرگاه

وسکنت او از برای حضرت بی نیاز باشد - نه بچیز منافقان که بزبان اقرار کرده و در دل

انکار نمودند و حقیقتاً بعضی از ایشان و انار است - ^عوَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ^ع وَهُوَ

و خدا داناست - باخچه در سینه است - و خدا

يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ^ع - ایمان اسلام هر دو یک است - ^عإِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ^ع

مسئله اند آنچه در دل باشد شاست - هر آینه دین معتبر نزد یک خدا اسلام است

وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقَبَّلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ^ع

و هر که طلب کند دین غیر اسلام دین دیگر را پس گرفتار خواهد شد و او در آخرت - از زیان کاران است

و اگر فرقی است فرق اعتباری که ایمان متعلق با اعتقاد است و اسلام متعلق با نفس و

زمان می

سوره بقره دوم

سوره بقره دوم

سوره آل عمران

سوره بقره دوم

سوره آل عمران

نیت

تا آنحضرت علیه الصلوٰۃ والسلام از تو خوشنود باشند- مبادا بلغزی از اسلام دور فتی

(نعوذ بالله منها) شفاعت شافع روز محشر به تو میرسد یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

از پناه خدا می خواهیم- اے مسلمانان فرمان برید خدا را

وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تَبْطُلُوا عَمَّا لَكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُؤْمِرِينَ وَلَا تَبْطُلُوا عَمَّا لَكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُؤْمِرِينَ

و فرمان برید بخاسبر را- و همل کنید عملهای خود را و هر چه بد دشوار پیغمبر بگیرد آنرا- و هر چه منع کند شما

فَأَتَمُّوا وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ هُوَ إِلَهُكُمْ شَرَعَ آبْخوردن خطاست

از آن باز ایستید و ترسید از خدا-

و گر خون به فتوی بریزد رواست- **ای عزیز** ایمان راست پنداشتن

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ بدل و اقرار کردن بزبان است- و نیز عمل بارگاه

بجرحه ایستد لایق پرستش چیزی نیست محمد رسول خدا است

اگر چه عمل بارگاه جزو ایمان نیست ابایی آن شخصیت حسن ایمانی عریان است

که بان نظر کردن توان عَنِ وَهْبِ بْنِ مَسْبُكٍ قِيلَ لَهُ أَلَيْسَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

دو بیت از وهب بن مسبه گفته شد و او را که ایمانیت لا اله الا الله

مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لَيْسَ مِفْتَاحُ إِلَّا لَهُ أَسْنَانُ- ایمان زیاد میشود و کم

کمید جنت گفته آتس و لیکن نیست کلید مگر آنکه او را دندانهای باشد-

انچه حدیث اوردست که ایمان یزید و یمنقص مراد از کمی و بیشی انخطاط و از و یا و تاثیر

و قلب است باختیار حسنات ارتحایب سیئات مثل آنکه گوئی که طایع خیف سیاق مثل

اعت نه شيگان ميند که نزد الرب ميسن ست چنانکه فرموده فاذکر

ذکر کوه فاذکر و الله کيد کي کز انما کذا و اسند ذکر الله و ذکر ربک کثيرا

ما ذکره نماز. پس ما کسب خدا را بگو. و کردن سه سال حوسل مکده را کرده را کردن. یا کسی بر درگاه خدا

بَسِّحْ بِالْعِثِّي وَالْإِبْكَارِ وَلِذِکْرِ اللَّهِ أَكْرَ وَاللَّهُ بَعْلَمَ مَا تَصْعُقُونَ

و بسج گویستام و مسح. هر بینه ذکر بعد از رک زاس دزد سید اند آبخ بکنند.

الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات أعد الله لهنم مغفرة و اجر عظیمه

دان یا کونده خدا ابر ساری و رنان یا کونده. هیا کرده است خدا ساری ایسان آفرین و فرمودی بزرگ.

يَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا لِلَّهِ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَاَصِيَاءً هُوَ الَّذِي

مسلمانان یا کینه سارا یا کردن بسیار و به باکی بخوایا او را بسج و بام. او است که

هَبْلَى عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَةٌ كَتَبَتْ عَلَيْكُمْ الظَّالِمَاتِ اِیْ التَّوْرَةِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ

ست میفرستد بر شما و دعای رحمت میکند شما فرشتگان و تبار و سهارا را که بسج و بختی. و بست حدای مسلمانان

حَيَاةً نَحْيَتْ عَنْكُمْ يَوْمَ الْفُتُورِ سَلَامٌ وَاَعَدَّ لَهُمْ اَخْرَاجًا يَأْتِيهَا الَّذِينَ

زمان. عایست حریستان و کبر ملاقات کند شد سلام. آماده کرده است برای ایشان نبرد.

مَنُوا لَا تُلْهِكُمْ اَمْوَالُكُمْ وَلَا اَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ

مسلمانان مشغول نگرداند شما اموال شما. و سه زندان نماز یا کردن خدا. و هر که بکند این کار

اُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ه زیاده غیر میکرد و بدل یا د خدا کمتر

آن جماعه ایشانند زیانکاران

پیشد خانه میباید ابا خجانه جا کمتر. برگ درختان سبز در نظر همیشه

بر در قی و قری است معرفت کردگار

ای عزیز انسان را چه جائی تکرار است

سوره بقره (۲۲)
سوره بقره (۲۳)
سوره بقره (۲۴)
سوره بقره (۲۵)
سوره بقره (۲۶)

سوره بقره (۲۷)
سوره بقره (۲۸)
سوره بقره (۲۹)
سوره بقره (۳۰)
سوره بقره (۳۱)

سوره بقره (۳۲)
سوره بقره (۳۳)
سوره بقره (۳۴)
سوره بقره (۳۵)
سوره بقره (۳۶)

وَبِكَلِمَةٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ - بتدریج مداومت نمائی - که فضل الذکر آمده تا ایمان

بحر خدایتعالی برستش چیزی نیست محمد رسول خداست -

تو کامل شود - دولت صفایابد - و حرف لا - بشکل مقراض از برای چیست " جهت

قطع نمودن محبت ما سوا الله تعالی است **الغریز** امر معروف و نهی منکر فرض دان -

امر معروف اینکه شرع شریف بدان امر کرده - و نهی منکر آنکه شرع از وی باز داشته

و عقل را در آن دخل نه و یا مَرُوءٌ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ

و فرمانید بکار پسندیده و منع کنند از ناپسندیده - و همین کرده

هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَاَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْوٌ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

رسنگاران اند - و فرمانید بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و خدای راست نهایت همه کارها -

الغریز شجر و حجر و طیور حتی که حشرات الارض همه مخلوق از ذکر خالق خود غافل نیستند

ع بذكرش هر چه بینی در خورش است **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغْ بِحُجَّتِهِ**

و میت بچ شئی مگر آنکه تسبیح میکند به حجت او -

هر گیهایی که از زمین روید و وحده لا شریک له گوید - تو نیز بپای خدا تعالی مشغول باش

که بے ذکر خدا تعالی بنده تار یک میگردد - هر گاه جماعتی مردم که ذکر خدا تعالی میکنند

گروبی از فرشتگان با رحمت الهی تعالی شانه بر دو محاصره میکنند - و خداوند عالم ذکرش را

۴
منکر (مهر)

۵
باز در هم
مورد (از کلمات)
۶
باز در هم
مورد (رج)

۷
باز در هم
مورد (نمی رسد)
۸
باز در هم
مورد (نمی رسد)
۹
باز در هم
مورد (نمی رسد)
۱۰
باز در هم
مورد (نمی رسد)

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰ كُفَّةً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۝ الْقَبْرُ سَاوَاتُ تَعْطِيمٍ كُنْ
 هر آینه گرامی ترین شما نزد بخت خدا برهنه گارترین شما - هر آینه خدا دانای جود و راست -

اگر چه فاسق باشند ۵ اولاد نبی که نیست بر او نبی و چون آیه منسوخ کلام الله است

الغرض فکر صد سال میکند بنده ۶ موت بر دوشش میکند خنده پهنی بینی که در چندین

مقابر و مرا رفته اند پیر و جوان و اطفال شیر خوار - فَأَعْبَدُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ هِمَّةً ۝
 پس جبرست گیرید اے خداوندان دیدگان -

کردند و نعمتها خوردند - ناگاه شربت اجل چشیدند و حسرتها بردند تَحْكُمُ كُلُّ نَفْسٍ لِّنَفْسٍ ۝ أَلَيْسَ الْمَوْتُ ۝ وَازْمُوتْ
 هر نفسی حشده موت است -

بنیدیش - و عمل کوش و زود آخره برداریش - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن مِّنْ آزٍ وَاجِدٍ ۝
 اے مسلمانان - هر آینه بعض از دواج شما

و اولاد کفر عدو و الکوفا حذر و ۵ بنیاد دل نه بند و هر که مرد است
 و بعض اولاد شما دشمنان اند و حق شما پس تبرید از ایشان

که دنیا سر بسر اندوه دور و است ۶ برو باری بگوستان نظر کن ۶ که دنیا شیر مردان اچیز است

غافل از احتیاط نفس یک نفس مباش ۶ شاید بهین نفس نفس و پسین بود و تا کی طلبی نعمت دنیا

چشم را از دل چینه اموش کنی خوف عدم را با بر کس که دلش پاک شد از کلفت دنیا

بیند به عیان و همه جا - نور قدم را با این ولت این نعمت این شکر و اندک بیکان کاشنیم

بارة (۲۰)
 سورة (۲۰)

بارة (۲۰)
 سورة (۲۰)

بارة (۲۰)
 سورة (۲۰)

بارة (۲۰)
 سورة (۲۰)

که اول او لطفه ذلیل است از شکم تا بخار آمده از ره بول دو بار آمده و آخر او میت شستن

و خود جمال نجاستین - و تکبر مکن که تکبر سزاوار صفت قافه است ^۵

مرا و رارسد کبر یا و منی که ملکش قدیم است و آتش غنی که شیطان تکبر کرد و خوار و ذلیل شد

تکبر عز از ایل را خوار کرد و بزندان لعنت گرفتار کرد و لا تمش فی الارض

مرحاً انک لن تحرق الارض و لتبلغ الجبال طولاً کُل ذلک کان ^{درو در زمین}

خدا مان هر آینه تو نخواهی شکافت زمین را و نرسی به کوه مادر درازی - همه این نصرت ما هست ^۵

سینه عند ربک مکروهاً و لا تصعجک للناس و لا تمش فی الارض ^{دوره دشمن}

بذخای آن - نزدیک پروردگار تو ناپسندیده - و متعجب خسار خود را از طرف مردمان یعنی تکبر و راه مرو در زمین ^۵

ان الله لا یحب کُل غفالی فخوراً و اقصد فی مشیک و اغضض من صوتک ^{دوره دشمن}

هر آینه خدا دوست نمی دارد هر نازنده خود ستاننده راه - و میان روی کن در رفتار خود و سرود آواز خود را ^۵

ان الذی یتکبر و عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین ^{دوره دشمن}

هر آینه آنکه تکبر میکند از عبادت من داخل خواهند شد بد و نرغ خوا رسیده ^۵

مباش که من ولد فلانم که فردا کی قیامت از عمل نیک پر سنده از نوب ^۵

المنت له که نیازم به نسب نیست ۱۱ نیک به شهادت طبعم لوح و قلم را ^۵

بند عشق شدی ترک نسب کن جامی که درین راه فلان ابن فلان خیزد ^۵

بے رحم و بے وفاست کہ با کسی از چشم ترحم نہ مگر سیت۔ ۱۰ دنیا سرائے

ترک است۔ این را و خطرناک طے نمودن و بہ وحشت خانہ محض مسلم پس دین دنیا

فانی و برین تیسلس زندگانی دل منہ۔ و برگزبان اعتماد کن۔ و با وراک احوال و اعمال

مذمومہ خود بسیار باید گریست و خندہ کم فلیضحکوا اقلینا و کمینکوا اکثرا ۱۱

پس باید کہ بخندند اندکے و بگریزند بسیارے

حجت زندہ ولی دیدہ گریان باشد ۱۲ شاہد مراد گنی دل لب خندان باشد

تا نہ گریه طفل کے جو شد لبین ۱۳ تا نہ گریہ ابر کے خند و چمن

۱۴ ترا جہت خور و نوش و سیر و بازی و عیاشی و تحصیل داری و تعلقداری نیافریدہ اند

مگر بنا بر عبادت (منیخواہم تعلقدار باشم اگر باشم بجاری باشم) ۱۵ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

دنیافریدہ ایم جن انس اگر برای منکے پرستند۔

۱۶ خوردن برائے نیستن و ذکر کردن است ۱۷ تو معتقد کہ زیتن از بھر خوردن است

تا چند ب فکر دل خراش دنیا ۱۸ سرمایہ حسرت انتعاش دنیا ۱۹ از دست مدہ شرافت اشرف خلق

۲۰ دنی تو کم و دہ تلاش دنیا ۲۱ اگر طالب دنیائی رنجور شوی ۲۲ و طالب عبقائی فردور شوی

۲۳

۲۴

۲۵

ناحق چه خوری مالِ قیامانِ غریبان، مملوکِمن از آتشِ سوزنده شکم را بنگینِ مشوارِ سختی ایام که باشد

شادی فراوان پس هر بنج و الم را بگر عقل رسا داری و گردیده بنیاد از بیم گنه خشک کن بیده هم

الدُّنْيَا حِفْظُهُ وَطَالِبُهَا كَلْبٌ ۚ أَيْنَا نَكُونُ فَإِنَّ دِرْكُ كُومَلُوتٍ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُفْجٍ مُشِيدَةٍ

و نام دارد است و طالب آن سگان - هر جا که باشید در یاد بشمار امگ و اگر چه باشد در محلهای محکم -
فَإِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ وَلَيْسَ لَهُ وَرَثَةٌ أَوْ كَانَتْ وَرَثَتُهُ أَرْضًا مَرُومًا ۚ وَكَانَ فِي ذُنُوبٍ كَثِيرَةٍ مِّنْ دُونِ ذَٰلِكَ ۚ

پس چون برسد آنوقت مقرر ایشان باز مانند ساعتی و نه بیش روند -
با دست تقاشانه درین قهقهه بهار و خزان هم غوش است زمانه جام بدست و جازه بردوش

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ۚ كُلُّ مَن عَالِمًا فَإِنَّ وَجْهَهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

هر چیز هلاک شونده است مگر روی او - هر که هست بر زمین خانی شود - و باقی ماند و پیر و در گذار تو خداوند بزرگی دانست
وقت است که زمین از فدا و گریزیم کاروان گشت روان بسیر و سفریم و توشه راه نداریم و همی ستیم

سفر و رود را زست چسان آه سپریم جمع کردیم بے گو سرو سامان لیکن بجز کفن پاره و گر هیچ نه همراهی

پادشاهان تو گریزی و رحمتی و غفور و دست ما گیر که در ماند و بے بال و پریم عاقبت خیر گردان لطف

بر عطای تو و بر لطف نبی می نگریم و دست ما گیر که در ماند و بے بال و پریم عاقبت خیر گردان لطف

که در دام او چه پیر و چه نوجوان بلکه لطف شیر خوار هم گرفتار است و آه در دنیا را عجب

بایره (۱)
بایره (۲)
بایره (۳)
بایره (۴)
بایره (۵)
بایره (۶)
بایره (۷)
بایره (۸)
بایره (۹)
بایره (۱۰)
بایره (۱۱)
بایره (۱۲)
بایره (۱۳)
بایره (۱۴)
بایره (۱۵)
بایره (۱۶)
بایره (۱۷)
بایره (۱۸)
بایره (۱۹)
بایره (۲۰)
بایره (۲۱)
بایره (۲۲)
بایره (۲۳)
بایره (۲۴)
بایره (۲۵)
بایره (۲۶)
بایره (۲۷)
بایره (۲۸)
بایره (۲۹)
بایره (۳۰)
بایره (۳۱)
بایره (۳۲)
بایره (۳۳)
بایره (۳۴)
بایره (۳۵)
بایره (۳۶)
بایره (۳۷)
بایره (۳۸)
بایره (۳۹)
بایره (۴۰)
بایره (۴۱)
بایره (۴۲)
بایره (۴۳)
بایره (۴۴)
بایره (۴۵)
بایره (۴۶)
بایره (۴۷)
بایره (۴۸)
بایره (۴۹)
بایره (۵۰)

عِنْدَكَ سِرِّيَتْ خُفَا أَبَا قَحْدَرٍ أَمَّا دُنْيَا وَآخِرَتُ بِسْمِ جَمْعِ نَحْيِ شَوْهَرِ -

بر در کار تو از جیب ترا نوبت نه از جیب بدست -

حَقَّقْتُ الْجَزَلَ بِالْمَكَارِهِ وَحَقَّقْتُ الذَّرَّ بِالنَّهَوَاتِ -

جست به بل کاست می است دور رخ به بل سبوات -

اَوْرُوهُ اَمْرٌ مَرْمَلَةٌ دَرِ اَوْدَاعِ شَرِّهِ بُوْدَتِ شَرِّ دِينَ عِنْدَ الْمُرَوَّرِ اَنْ يَغْبِطُ نَفْسَ

وَنَفْسٍ بِرُوْهِ خَتْمَدَسَ وَبِرَّ اَنْ يَكُنْ مَتَانِيْ بِعَفْوَتِ نَسْوَةٍ وَتَمَالٍ بِشَاهِدِ خُوْهِ بَاكِيْشَ

است پذیر

سَبَكُ بَدْرَتَا خَتْمَدَسِيْ - قَضَا رَا صَاحِبِ دَسَ رُوْشَنِ نَعِيْمِ رَا دَرِ اَنْجَا كَذَرَا قَهَادَهْ فَرَمُوْدُ كِيَا اَكْثَرُ لَمَّا

فَضْلُهُ رَا هِ اَقْدَادَهْ رَا اَزْ زَبَانِ حَالِشِ بَيَانِ اَسْتِ كِهْ خَالِقِ عَالَمِ اَوْرَا اَوَّلًا غَذَا اَسَ طَيْفِ

يَا كِيْرُوْ سِيْدَا نُوْدَهْ - تَا اَكْمَا اَوْدِ شَكِيْمِ مَخْلُوْقِ فَرُوْدِ رَفْتِ وَتَحْمِيْلِ كُشْتِ اَخْرَازِ بَدْبُوْئِيْ اَزَانِ

تَمَفْرِیْدَا شَدَهْ وَنُوْبَتِ بَا كَرَا رَسِيْدَهْ - دَرِیْنِ صُوْرَتِ خُوْا سَكَا رَا اِنْصَافِ اَسْتِ كِهْ

دَرِ مِیَانِ مَادُوشَا بَاعَثِ اِيْنِ نَفَرَتِ كِيْسْتِ - اِنْ فَخِيْ ذَا اِلَکْ لَعِبْرَةً لِّاَوَّلِ الْاَنْصَارِ

بِر آئین دین مقدمه بندست خداوند ان شمر را

وَبَانْدُوْتِنِ مَالِ وَتَمَاعِ دُنْيَا حَرِيْصِ مَبَاشِ كِهْ بَدْرَمِگِ تُوْمَا اَلْكَ مَقْسُوْمٌ وَعَلَيْكَ الْحَسَبُ

مال تو تقسیم می شود و حساب آن بر دوش تو باشد

وَحَلَا لَهَا حِسَابٌ وَحَرَامُهَا كَذَابٌ - وَاللَّهُ سَرِيْعُ الْحِسَابِ

و حساب مال طلال و عذاب مال حرام بدست است - و خدا زود کبشنده حساب است -

ع
مکتوبه حضرت

ع
بارده در
سوره نور

ع
بدرگاه (م)
سوره زمر

نیز به دوچوبندری رمولی بولی نه سرتابه قدم نورشوی نورشوی - نور علی نور
روشی افرو و بر سبکی

سوره زمره

يَهْدِي اللَّهُ لِقَايَ رَبِّهِ مَنْ تَزَاوَلَهُ ۝ از وجود و از عدم گر بگذری
راوند بخ تعالی بنو سرب خود هر کرائی نه بد -

از حیات جاودانی برخورداری ۝ آسایش تن نخواه که دنیا جائے آسایش نیست بلکه

جایی آسایش است الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ كَيْفَ تَحْسِنَ عَمَلَكُمْ

آئینه مندریدمگ و زیست را براس اینک باز ماید از شما کیت نیکو کار -
الَّذِي مَزَّ سَعَةً الْآخِرَةِ دَرِينِ نِیَا آنچه خواهی کشت ثمره آن در آن عالم
دست مزرعه آخرت است -

سوره زمره

خواهی یافت ۝ گندم از گندم بروید جو ز جو که از مکافات عمل غافل مشو -

حَتَّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ ۝ دنیا را سر هر خطی است ۝

محبت دنیا سر هر خطا است -

سوره زمره

کرا جاودان ماندن امید نیست بکسی را نه بینی که جاوید زیست - خروندی نیست

که غفلت بگذاری - و دل از دنیا برداری را و عقبی حاصل کنی - الَّذِي يَخْلُقُ الْمُؤْمِنِينَ

و نیاقد خدا نه مؤمن -

سوره زمره

وَجَنَّتْ الْكَافِرَةُ قُلُوبَهُمْ ۝ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى ۝

و جنت کافر است - بگو بهر مندی دنیا اندک است - و آخرت بهتر است کسی را که پرستگار کنی

سوره زمره

أَمْوَالُهُمْ وَالْبُغْيَةُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۝ وَالْبَقِيَّةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ ۝

مال و فرزندان آرایشش زندگانی دنیا است - و حسنات یا بنده بهشت اندر دیکه

سوره زمره

اگر حیات نباشد جهان چه کار آید **العزیز** عوی اناد لاغیری بگذارد و خود را مثل

مردہ انکار **۵** ما اگر از سر من و مالی نسیم پوچھو نے سر بر خطِ نالی نسیم -

مرا با گوشتیم ز اسرار قوم پوچھو با خوانیم از نوح و قلم پوچھو با بساز خود گر خفتی

پوچھو نے من گفتی با گفتی **۶** اَنَّا كَمْ مَيِّتٌ ۚ مَوْتُوْا قَبْلَ اَنْ مَوْتُوْا ۚ **۵**

مرا بوند تو را بنی ... پس از مردن بهر یه -

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را **۷** و ز جمله خلق برگزیدن خود را **۸** از مرد و مکیده باید بود

ویدن بهر کس را و ندیدن خود را **۹** بر تپور تکلف نام شروع مکن **۵**

از طلا و نقره گر سازند گنبد اغینا **۱۰** بر سر گور غریبان گنبد گردون بس است

آورده اند که خلیفہ ہارون رشید با آنکہ فقہو یر تفعہ بوقلمون داشت

با حدات عمارتی بی ستون خورنق رونق کہ فراتر از ہمہ باشد و در بلندی سہر بر آسمان

برافراشد بہت برگاشت **۵** رفعتش بر تر از گمان بودہ **۶** آسمان زیر آسمان بودہ

و در ہنگام نبائے این محلِ عظیم البیان وسیع الشان از اقطارِ عالم سامانِ مصالح

بازہ دہم
سورہ زمر

نام قسری فیہ
ساختن
بجائے

مشتاق، پیدگشته بپخش گفت راستی حسنه ندارم نه پری ام نه حورم لیکن بشیوه راستی

جواب

که دارم منظور من **استی** موجب ضای خداست و کس نمیدم که گم شد از ره راست

هُدًى وَذِكْرَىٰ لِلْأُولَى الْأَلْبَابِ **الغریز** اتقوا بیدکر که ایصالِ ثواب
برای او نمودن و پند دادن حسنه و مانع خسران را

بر طریق مسنون حق است و عامه زندگان اموات مومن را و صدقه و خیرات بجهت

شان با طعام و استقاء عام از اینکه جاری باشد یا منقطع و ایداث بقاع الخیر و البر مثل
نورسان - و شایسته عمارت نیک

پل و مدرسه و سبزی و سر و غیره مانع است اما اولی آنکه **برک عیشی** بگویش و فرست

نسرته کسے توجیش فرست و سوال مندر و نیکه و بخیدن کردار را بندگان بروز خرا

حق است و پسر اطباء و سواد و زرخ نهند - تمام خدایق را از آنجا بگذرانند و جنت

و اوزخ و حوض کوثر و فرشتگان و کتب سماوی و کرامات اولیا و شفاعت

نمودن انبیاء و اولیا و علمای اهل بیت و کلام و کلام و صغیر سن میرند و در صورت حسن خاتمه از

پروردگار تعالی شانه و عذاب قبر کافران و بدکاران را و هر چه خبر داد بتی مصلی علیه

ع
بارت
سوره
روم

فراسم می آمد تا چون بکیه همچو غم مستقیم و قدرِ رفیع و یدِ طولای مارون راست و بلند و دراز
۳ ۲ ۱ ۳ ۲ ۱

و بر استقامتِ خرگاه بے ستونِ آسمان استوانه سرفراز بود رسید شهرت آن رفو

افتاده مردم دور و نزدیک بیدار آن شتافتند و آن را انجوبه روزگار یافتند تا

بمحلول دانا نیز به ماشای آن رفت و بمعاذ سر پای آن چون مردم

خود بهین غور و تامل در گرفت هر دو سرچوب مذکور یکے بعد دیگرے گرفته بنقره مکبیر

در حرکت آورد. اما تخریک میان آن دستگاہی نداشته گوزور تمام بجار بُرد. مردم

از چگونگی تحرک و سکون پرسیدند فرمود که هر دو سرچوب طالبِ دین و دنیا بودم

آخر بمعائ دلی مستفید و کامیاب گشتم چون نوبتِ آزمائش تحرک جنبش میان چوب

رسید خواستم که از آن سرمایہ دارین حاصل کنم آوازی از چوب بگو شتم رسید که ۵

گر خدا خواهی و هم دنیا رودون ۶ این خیال است و محال است و جنون. باز از چوب

از کمالاتِ حالش دریافتم که با وجود آنکه چوب بے بیش نیستی سببِ چسبیت که شرف ^{المنطقا}

مقصود مطلق از میان خلق برگزیده و از خصلت برچیدہ تکلیف شرع را از تو برداشتہ و مقصد

عنایت ناصیہ حال تو نقش احکام مایشدت فانی قل غفرمت لک

کجا شتم۔ آنحضرت باستماع این نہ آف۔ احسأ أبحأ الملعون۔
 سر جب بخود ہو س بسنی کہ بخشیدم تیرا۔

اور ہوا۔۔۔ مرد

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العزیز۔ تا آن نذر نہ علمتہ سنہ

نیت برگشت از بی و مبتلائی بنوی کربا، مدایع ہمد و بر۔
 و شیطان بیش آنحضرت آمد و پرسید کہ چون دوستی کن آن نہ اندای نہ ایمان تو تیاہ

کلمات تمکلم شدی رفتہ ہوا، آن را کہ بیان است چہ حاجت نہ بیان است بکلمہ

شرع ہر گاہ و از ہر سہاں کہ مالکین شرع اند ساقط نمی شود تا بہستہ بعد از ہر مد

گرفتہ نہ رہے ہوتے ایمانی نہ نہ یقین رستی بسا ادا یا را کہ از دایرہ سرفراز ہوں نہ

از ہمین فریب گمراہ کردہ ہوں، ہمیں تبع شریعت از ہم جہتی است کہ نہیج مال

ساقط نمی شود) و در پس ہر مسلمان اگر چہ صالح بنو، نماز جایز است و در حالت

مستی و بیہوشی اگر کسی کلمہ کفر گوید کافر نہ دد و گناہ ہائے کبیرہ مومن را از ایمان

والہ وسلم از علامات احوال قیامت ہمہ حق است و معراجِ مغیرہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بہ تجلی ہر فی ربیداری

بر آسمان تا مقامیکہ خدا تعالیٰ خواستہ حق است و شریعت و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کامل ترین شریعت ما۔

و دین و ناسخ دنیہا و است و بہترین امتہا و یا ازل و بہترین امتہا است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہیچ کسرا

بیشخص لغت نباید کرد۔ الا انکہ نبص معلوم شود کہ (مثل فرعون) کافر مدہ ہمچنین کسی قطعاً ہستی نتوان گفت

سوا عشرہ مبشرہ و غیرہ یعنی حق کسانیکہ خبر صدق بشارت ادا نہ اند و اہل قبۃ اکافر نشاید گفت ہر کہ برادر
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

دینی خود را بجا فر خطاب کند و صورت غیر مستحق بوش این کلام بر قابل عاید گیرد و ہیچ عاقل و بالغ تا و قنیکہ

عقل و حواس او برجا باشد بر تہ نہ رسد کہ حکام دین بکتیف شرع نہ رعیت از دست او فطرد و (اور وہ اندک)

مہرند انداختہ سیر و تکیہ محی الدین جلیانی رحمہ اللہ تا وہ ال در بیابان و رمجا بد فوس و ریاست

تن شاعری و مہشاق فوق العادۃ با اختیار قیام و صیام عامل بود و تجلیات بر آنحضرت یافتی و ہر

و نکات معرفت را بہکاشفہ در یافتی شبہ در حالت جذب و شوق نور سے بر آنحضرت نظر

شہ کہ ہمہ بیابان ستفی و مستنیر از ان گشت و ندا آمد کہ اے محبوب حق و اے

ضیاء پذیر نور گیر

خارج نکند و سوال حق تعالی که در دنیا چه کردند حق است و ائمه اربعه ^{علیهم السلام} بر حق و

حقی و شافعی و مالکی و حنبلی

در روشنگاری فقه ماجور و مشاب اند- و از دلائل کلامیه و تدقیقات فلسفیه خود را

کلام عقلی کلام باریک منطق

در ورطه حیرت و تذبذب میفکن و بر عقاید اسلام و قواعد ملت و بر طریقه سنیّه

اہل سنت و جماعت قایم و ثابت قدم باش و سلامتی ایمان در میان بیم و امید است

و تصدیق بمشجان و کاهنان در خبر غیب کفر است و نیز می خوردن را جایز و ناست

و تبار باطن یا ایہا الذین آمنوا انما الحمر و المیسر و الانصاب فالانکرام حس

اے مسلمانان جز این نیست که غم و تمار و نشانای معبودان باطل تیره بای خال پلید است

من عمل الشیطان فاجتنبوا لعلکم تفلحون و اما یریدا الشیطان ان یوقع بینکم

از کردار شیطان است پس اجتناب کنید از او تا بود که نمارتنگار شود جز این نیست که میخواهد شیطان که باندازد و در میان شما

العداۃ و البغضاء فی الحمر و المیسر و یصدکم عن ذلک لعلکم تفلحون و ان الله عز الصلوة علیکم فلیحفظوا

دشمنی و ناخوشی بسبب خمر و تمار و شمارا از یاد خدا و از نماز پس ای احوال شما باز ایستادید -

روزی یهودی بگرمای خدمت حضرت علی ^{علیه السلام} کریم الله وجهه رسید و عرض نمود

که بعت و نشر و طہو حشر قابل اعتبار نیست و نہ میش عقلا قصد نقیش بپایہ ثبوت می رسد

محض امر خیالی است پس دنیا با عیش و عشرت و مقام خوشی است - بخور و بنوش

یفت وینار مطلع نمودند آن تیره باطن کو چشم - بر راست گوئی و بر سادگی مزاج شان
 بب شده مخوف گشت و راه منزل خودش گرفت تا بدگیرد شرکایش از این حال خبری نماند
 هایکی بعد دیگرے برائے آزمایش خدمت حضرت رسیدہ از موجودگی و مینار با
 مفسر شدند پیر روشن دل از حالات آن کما حقہ بلا کم و کاست چنانکہ بشخص اولین
 منبر نمودند بچنان نبوال دیگران ہم پر داختند کہ حرفی غلط حسب فرمان و وصیت
 رشان از زبان بر نیاید - بر اندام شان نیز لرزہ افتاد و بعجب و حیرت تمامہ بر منزل گشت
 و رقتہ بقتیم مال غنیمت مصروف شدند - درین آوان سرخیل آہنا باستماع حالات
 سید و غریبہ بر پرسید کہ مال جلد مردمان قافلہ بدست افتاد یا چیزی از آن منہوز باقی است
 مذہبوان پسرے را دیدیم کہ صورتش همچو خورشید تابان و درخشان است - از موجودگی
 بار ما واقف نمودہ - احتمال بر دروغ و استہزا کردہ نظر بالمش نکردیم - و از دست

من وینار نجات بخشیدیم - جلد قطع الطريق حسب فرمان خسریل خود آن خوش پسر

وینار نجات بخشیدیم - جلد قطع الطريق حسب فرمان خسریل خود آن خوش پسر

تمامی ان ایشان مودت کر دو۔ دروغ مصلحت مہینہ باز راستی فتنہ انگیز

آوردہ اند کہ شیخ شیعہ صاحب حضرت محبوب بجان غوث صمدانی سید

عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ باس ترضا و استجارتِ مادرِ شفقہ خودش در ایام طفولیت

بغرض تحصیل علم دینی ہمراہ قافلہ بارادہ بغداد برآمد۔ ہنگامِ ترخیص والدہ ماجدہ

آنحضرت چہل دینار کہ از ترکہ والد ماجد حضرت مدوح بود زیر بغل در جیبِ آستین

قباد وختہ وصیبتی نمود کہ ای جانِ مادر تا آنکہ باشی راسخ باش۔ و بجز رہت گوئی

صرفِ دروغ مگوئی۔ بعد طے شدن منازلِ قافلہ مذکور بمقامِ خطرناک کہ کمینِ گج و قطعِ طریق

و راہزنان بودند و آمد۔ قضا را سیہ در و نان از این حال خبر داشتہ بر سرِ قافلہ فتاد

و بر مالِ مرد دمِ ماخت آوردہ ہنگی بغارتیند۔ الحکم للہ حضرت مدوح از دستِ آنہا نجات

و مالش محفوظ شدہ رہنے از آن میان پیشِ حضرت رسیدہ بدریافتِ مقدال

موجودہ شان پرداخت۔ چون سینہ آن روشن ضمیر محو آئینہ صفائی میداشت

بیشتر بت بیان کرده عوام را گمراه و بر آن حضرت اتهامات میکنند و فریقتی است که بر جاده

تقیتم قایم و فضایل حقّه را قایل است درین امر طول کلامی مقصود منیت خداست تعالی

که راخواهد راه صواب نماید - بِهَدًی صَبَّحْنَا بِكَ الْبَیْضَاءُ الصَّوَاهِرُ مُبَيَّنِّمٌ أَمَّا از جاده

راهی نماید هر که را خواهد بسوی راه راست

قدال متجاوز مشو - ع که حفظ مراتب کنی ز ندیقتی کُلَّ حَزَبٍ بِاللَّهِ فَرِحُونَ

همه گروهی با آنچه نرو ایشان است شادمانند

بغیر روزی حضرت شیر خدا علی مرتضی کرم الله تعالی وجه بیان فرمودند که

سی کار نیک و بد درین عالمی نموده ام - آنها عرض نمودند که یا امیرالمؤمنین اگر با دیگران

بمکره ای هر آئینه خیری کرده باشی - باز سومی یا ران مخاطب شده اصراراً فرمود که خیر

با دیگران کردم و نه کار بد انچه کردم متعلق از نفس خود است بمصدق

نیکه من عمل صالحاً فلنفسه و من لیساً فعلیها **بغیر** از حضرت تعالی

هر که بکند کار نیک پس نفع او راست هر که بکارد کار بد و بال برودیت

لیکم منقول است که من از چهار صد کتب پنج امر برداشتم - سه یادداشتی و دو فراموشی

برودنی - انچه یادداشتی است مرگ - و خدا - و کسیکه با تو احسان کند - انچه فراموش کردنی

درودنی - انچه یادداشتی است مرگ - و خدا - و کسیکه با تو احسان کند - انچه فراموش کردنی

پیش او گرفته بودند - تا آنکه سیدالراحمین دنیا را که در حبیب بخل خود میداشتند بدستش

تحویل نمودند - آنها دست بدندان شده و سر در گریبان انداخته و در محش زبان راندند

فی الجمله سرخیل مذکور باز جانب حضرت مخاطب شده عرض نمود که ما عارت گرانیم قطعاً لطیفی

پیشیه ماست - چرا افشاء حال کردی - و مال مخفی بپیش نمودی - ارشاد فرمودند که برگشت نصیحت

ما در غریز عمل کردم تا کار از دست نرود - و از جاده صداقت متجاوز نباشم - چون این

شنید بر سید و برگردان خود نام گذشته عرض نمود که تو از گفته ما در خویش برگشتی و ای

بر حال ما که خلاف حکم احکام الحاکمین عمل میکنیم - غرض بر دست مبارک حضرت مدوح

توبه کردند و همه اسباب غارتیده را بر دامن قافله و نیز مال پیر و سنگیر باز دادند تا آنکه

حضرت مدوح با قافله مع انجیر به منزل مقصود رسیدند **زهی کرامات**

و خرق عادات که در آن صغیر سنی دل عالمی مستخر نمودند اما در میان اسلام فریقی است که

از فضایل و بزرگی شان منکر و بغض وافی میدارد - و فریقی است که روایات بی دلیل

شادی و غمی کہ در قضا و قدر است با سپرخ مکن حوالہ کاندہ و عشق

پس از تو ہر را بہ بیچارہ تراست۔ **العزیز** مر تقسیم کن علم را

کہ تعظیم ہاں علم کامل سنا در بیان را۔ و است ہذا شریعت کفر و ایمان است کہند و علم خصم

خدا و رسول است۔ علم دین بایوز کہ عمل جائز قبول نیست و علم دین فقہ است تقسیم ^{لہذا}

ہر کہ خواند غیر از این گرد تحصیل چون دستی عمل کن کہ علم بی عمل۔ و عمل بی علم دنیا

باید متجہ بنید ہد عالم بی عمل کہ رست مشعلہ دارہ علم را ہر گز نیابی مانا باشد شش خل

حرص وافر فہم کامل جمع خاطر گل حال شفقت استاد بایہم سبق یابی ہم

لفظ را تحقیق خوانی تا شوی مد و کمال آنکس کہ بداند و بداند کہ نہ اند ^{قطعہ}

اسپ طرب خویش بر افلاک دو اند آنکس کہ بداند و بداند کہ بداند

انہم خرک لنگ مبندل برساند آنکس کہ نداند و بداند کہ بداند

در جہل مرکب ابدالہ ہر باند۔ **فَنَنْ أَبْصَرَ فَلَنْفَسِهِ وَمَنْ عَمَّ فَوَلَّيْهَا**
پس ہم کہ بینا شد پس نفع او راست و ہر کہ بینا ماند پس زیان برویت۔

احسانے کہ با کسی کرده باشی - و بدی سیکه با تو کرده باشد **الغرض** بگذر امور خلق را که میگذرد

بحال خود - و مباش مگر خالی از تفکرات و اعتراضات بر امور قضا و قدر زیرا که در طرق العین چشم زدن

تجدد جلشانه تغییر میدهد باز بحال دیگر پس اعتراض و تفکر تو بی خواهد بود و صیب و ازل و دم

و در دام نخواست و صید بگیرد آتش نام نخواست و کاریکه بدو نیک کند در عالم به خود میکند و به عالم نخواست

و لا تَقِفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ زیرا که زمانه عین مشیت خداست لهذا بقضا و قدر راضی باش و تو پستی چیزه که ترا دانش آن نیست -

بر نیکی و بدی که بتو رسد از خداست و ان به نیرشت با بدست خود نوشت و خوشنویس است و نخواهد نوشت

وَالْقَدَرُ خَيْرٌ وَشَرٌّ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى ۚ فَلَنْ يَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ بَدِيلًا وَلَنْ يَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا

خیر و شر تقدیر از خداست و تعالی است - پس نخواهی یافت این خدا را تبدیلی و نخواهی یافت این خدا را تغییر
به هرگز نیست رسد خلق مرغی که نه راحت رسد خلق مرغی که اگر چه بناگهان نیز تقدیر

قدرت و اختیار رسد و او اند که بر آن کار میکنند و ثواب نیکی و عذاب بدی یا بند

اما از نیکی خداست عارضی بود و از بدی نه - اگر طاعت کنی تو فیقش از خداست و ان

و اگر گناه از تو صادر شود بنفس خود شمار کن به نیکی و بدی که در نهاد و بشریت

ما رکعت بے مسواک) الخ ہر گاہ وضو کنی متوجہ قبلہ شوی خجستہ آن نظر سوی آسمان کنی و

مَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَنَهَدَ زَيْنَبُ بْنُ مُحَمَّدٍ سَيِّدَهُ وَرَسُولَهُ
سِدِّمَ كَرْنِيَسْتِ بِيْجِ مَعَهُ دُرَّ سَهْمًا اَدْنِيَّاسْتِ نَكْبًا وَكُرْسِيَّ بَرْكَ بِيْ سِدِّمَ كَرْنِيَسْتِ سَيِّدَهُ وَرَسُولَهُ
نَ ثَوَابِ سَيِّدِيَّ بِيْ دِيْنِ عَاخُوَانِيْ كَرْنِيَسْتِ كَمَا اَحْضَرْتَنِيَّ اِيْمَانًا وَطَهَّرْتَنِيَّ اِيْمَانًا اَدْنُوْبُ
خا باجیانکہ وار باب باک کر ہی بیجان بختان باک کن۔
برین عبادہ مت کنی مشیت دروازہ بہشت بر او کشادہ شو و وفا یتعالی گنایان می بخشد

تَمَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا رَدَّ اَقْبَمَهُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ فَاَتَمُّوْا وُجُوْهَكُمْ لِمَا اَلْتَرَفِیْ
مسلمانان چون برنہ مہسوسے منازس بشویہ روی خود را سنباس خود را تاج
مَسْخُوْرًا وِسْكَوْا وَارْجُلَهُمْ اِلَى الْكَبِيْثَةِ **الْعَزِيْزُ** ہر گاہ و آواز اذان بلوتش
ہر گنید سر خود را و بشویہ یا پام خود را تاسا گ۔

مد۔ ورا وقت سخن گوی۔ جواب اذان ساندہا ہست۔ آنچه بوزن ہنگد بدتوینہ جواب آتی

تَحْتَ حَيْثُ عَلَى الصَّلٰوةِ وَحَيْثُ عَلَى الْفَلَاحِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ نَجُوْا

بِسْمِ اَوَّلِ اَيْنِ عَاجُوْا۔ اَللّٰهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّرَجَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَامَّةِ

الہ ہاگ این طلب کا مد و رمت تو مہ مہنی
بِسْمِ نَاحِدِ الْوَسِيْلَةِ وَالْفَضِيْلَةِ وَالْدَّرَجَةِ الرَّفِيْعَةِ وَانْعَثُهُ مَقَامًا
ارامحمد (صلی اللہ علیہ وسلم) را وسیلہ و بخشش اور فضیلت و درجہ بلند و برانگیز اور اہتمام
بِسْمِ الَّذِي وَعَدْتَهُ وَاَرْزَقْتَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْوَعْدَ **الْعَزِيْزُ** ہر گاہ و آواز اذان بلوتش
و کہ وعدہ کردہ تو اور الوصیب گردان را شطاعت اور ورا قیامت بدستگیری حلال خواہی کرد و وعدہ را

وَمَنْ كَانَ فِيهِ ذَلِكَ كَانَ فِيهِ غُلَامٌ مُّؤْتِي السَّابِقَ أُولَئِكَ يَفْعَلُونَ

وہر کہ بتقد و دنیا کورے دے در آخرت نیز کوراست و خط کنندہ تراست راہ را۔

و از تعلیم و مطالعہ چند کتب ضروریہ قانع مباش و حتی الوسع در تالیف و تصنیف

دیگر خود را مستعد و آمادہ بدار۔ و ہمت بر نگمار کہ چیز بکار آید ضمنش از معاینہ دیگر

نسخہ جات مستفید و مستفیض باشی۔ و از تفہیم و وقوف مضامین تازہ سوادِ عظیم و

و بہارتِ کلی حاصل کنی۔ بجایاش از شغف و فکر سخنِ بنی و موشگافی محترز باش
لین

کہ توضیح وقت و تخلیہ و ماغت نشود و بکارت نخورد۔ **كُلُّ يَوْمٍ يَكُونُ لَكَ يَوْمٌ غَيْرٌ**
ہر کسی کار میکند بر طریقہ خود۔

أَلَيْسَ لَكَ يَوْمٌ غَيْرٌ وَفِيهِ نَفْسٌ مِّمَّنْ يَوْمَئِذٍ نَّكَارٌ
نہر کلام است بہرہ بہرست و قبیح او مبسح۔

مومن بیگویند یکیکہ با وضو باشد شیطان از و میگریزد۔ ما و امیکہ مومن با وضو باشد

خدا یتعالیٰ او را دوست میدارد۔ **وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ** و شواک راترک
و خدا دوست میدارک پاک باشندگان را۔

مکن۔ شواک را از یک وجب نژاید دار۔ و از جانبِ عرض شواک کنی نہ از
داشت
عرض دندان

طوش۔ و استعمالِ شواک فواید کثیرہ دارد۔ بجمہ آن دو رکعت نماز با شواک برابر است

(۱۰۰) نماز من گزاری در آن افضل است و آخر وقت مکروه چون آواز اذان

فرض امر حق بقا و سنت قول و فعل رسول صلی اللہ علیہ وسلم

فرض امر حق تھا و سنت قول و فعل رسول صلی اللہ علیہ وسلم
بگوش تو برسید کار ثلے خود بگذار۔ و بہ نماز مشغول شو۔ و نماز را بر وقت باداد و شیرا

بجا آرمائش بطور برقِ تابنده آسمان رود۔ و نمازِ کبرایت آسمان راہ نیابد۔ بآ

بروئے گزارنده برزند۔ بوقتِ نماز از جمع اندیشہ اِدِلِ خورا پاک ساز۔ و با خشوع

و خضوع او اکبر و یقین دان که خدایتعالی را می بیند و نماز بغیر حضور قلب نفع نمی دهد ششمی

پاره از گوشت در سیلوی تو بزرگ گردان و ورق از خوی تو بپاره آن گوشت را دل خوانند

استین بریدلان افسانہ پڑ در دلت بیتابی سہل کجا پڑ دل کہ در معنی دلت آن دل کجا

ہیچ مشکل نیست خبری کہ دل ۛ عقل حیران است در ادراکِ دل

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ۚ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِقُلُوبٍ سَالِفَةٍ

روزیکہ فائدہ مند ہاں و فرزند ان و لیکن صاحب فائدہ آن بود کہ بیار و پیش خدا دل بے عیب را۔

لَا صَلَاقَ إِلَّا بِحُضُورِ الْقَلْبِ ۝ نَا زُوا ص هِيَ اسْتِ الصَّلَاةُ عِبَادَةُ الدِّينِ

نیت نماز مگر حضور قلب

و مدار دین بر نماز است - نماز بایر گران است - اگر از عهد نماز برآید می مرد محبت

اَمَّا اَزِیَادِ مَحْسِنِ حَقِیْقِیْ خُو و عَاقِلِ نَبُو و ن عِیْنِ عِبُو و یَتِ اسْتِ عَاذِ اَهْضَمِ الصَّلَوٰةِ

سرسبزین کا رستام کہ دیو

فَاذْكُرُوا لِلّٰهِ قِيَامًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ كَاذِبِينَ

پس یاد کنید در این استوار است که در میان شما جوانان

أَنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْحُودًا يُبَيِّنُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْفُسَ الَّذِينَ هُمْ فِي حُكْمٍ مِثْلِهِمْ لَعَلَّكُمْ تُفْهَمُونَ

ہر آئینہ بہت نماز و رموز میں فرقت معن کر رہا ہے۔ اسے خدا کے برگزیدہ حالات و گردان حالات میں انجمنی

و در روز جمعه غسل سنت است غافل مباش که شب جمعه ۱۰ روز جمعه مورد رحمت الهی است

تعالیٰ شائے۔ وعبادت بمعہ حقیقی مشغول باش۔ ودر و شریف بکثرت بخوان و صلوة ایستیع

ہم ادا کن۔ سورہ کہف قرأت نما تا ازفتنہ مسیح و جال امین باشی و ہر گاہ مسجد داخل شو

اولاد و رکعت نماز تحققتہ مسجد اکبرین و نیت اعتکاف یہاں وسوسہ فانی بدو قائل رہے۔

مرمودہ خدا و فرمودہ

سخنی از امور دنیاوی بزبان میار. هر که در مسجد سخن گوید حسناش پامال میگردد و چنانکه

آتش-بهریم رامی خورد-تا مدتیکه در مسجد با تکلم درانتظار نماز باشی گویا عین نماز بود

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمٍ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ

اے مسلمانانِ خونِ اذانِ وادہ شود برائے نمازِ روزِ جمعہ -

ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۚ وَإِذْ كُنَّا مِنْكُمْ كَارِهُينَ ۚ

این عزت شما را اگر سیدانید، بفرمایید که در میان این سیدان، سید شمس را بفرستید.

دیشیر از طلوع و غروب آفتاب، کم از کم از تیرال صد بار استغفار کن که تقصیرات گذشته

ملاقی شود ^{بسم الله الرحمن الرحيم} اِنَّ اللَّهَ يَجِبُ لِقَائِيْنَ وَحَيْثُ مَنَظَرِيْنَ اِنَّ رَدَّكَ يَلْذِيْبُ

شملوا السوء عَجَلَالِهٖ تَوَاتَرُوْا مِنْ جَنَابِ رَدِّكَ وَاصْلُوْا رَدَّكَ مِنْ جَنَابِ رَدِّكَ

لَعَفُوْا رَحِيْمٌ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّ إِنَّ إِلَهَكُمْ نُصُوْحُهُ

ای عزیز در نوافل فاضل ترین عبادتها تلاوت قرآن مجید است - و زمینه بعد نماز

سه باره - با و پاره - یکم از یکم یک بار و تلاوت قرآن بین آن قرآن شریف

وَلَوْ سَلَكْنَا اِلَّا رَجَا رُوْنِيَا مَحْبُوْبَانِيْ بِرَجْبَةِ اَخِيْرَةِ اَيَّتِ بَارِنَا مَحْبُوْبَانِيْ وَبَاشِيْ - و اگر توبه کنید

بجایسترات قرآن بلا تخلف جماعت کنی - و ثواب آن بی بی - و در وقت آسمانی

شانه باشی وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهُ وَاَنْصِتُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ

فرمای قیامت قرآن مجید بشکل محترم شفاعت تو از خدا تعالی خواهد کرد - و در سایه

عرش خواهی بود - و در ابتدای تلاوت قرآن اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ

العصر هرگاه اقامه شود بر عایت مقتیان نماز، انی: بعض تبخا و اطها

بیاقت در قدرت سوره باری یف: مطول میخوانند نیز عا: پس این و حسب اذیت مقتید

است و نماز **تَهَجُّد** بخوان که نماز تهجد بسیار فضیلت دارد. **تَجَانُّ جُنُودٍ عَنِ الْمَضَاجِ**

اصل در هر چهار رکعت
در می ماند بملوی بیان از خوابگاه
بَدْعُكَ رَبِّكَ خَوْفًا وَطَمَعًا خدا ایتعالی بر پیغمبر مصلی الله علیه وآله وسلم فرض گردانیده. و براسنت

می خوانند بر در هر دو رکعت و در هر یک از اینها
وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ بِحَمْدِهِ نَافِلَةً لَّكَ و نماز تراویح سنت موكده و چون نماز باشد
و بعضی شب سارا س نقرآن سبخی را موده است
نوع

اگر دی: افضل آنست که تا بر آمدن آفتاب مصلی خود بر نخیزنی بعد بر آمدن آفتاب و رکعت نماز

اشراق بگذاری و نماز ضعیفی نیز بگذاری که در آن فضایل کثیره است و نماز عیدین

و کسوف و استسقامت و نماز جنازه فرض کفایه و بوضو داخل مسجد مشو. و دو رکعت

رکعت نماز تحیتة المسجد و بعد از وضو سنت است در حالت حدیث کبیر قیام در مسجد
هر رکعت که اهل مسجد می هر وقت که وضو کن.

حرام. و تفصیل این همه ابواب از کتب فقه بدانی **العصر** ^{فصل ۱۲} استغفار بسیار بکن

که استغفار مجز و اند تقصیرات. **وَاسْتَغْفِرُكَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**
و آمرزش طلب کس از خدا. هر آینه خدا آمرزنده مهربان است

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ اَحْيَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا وَاَلَيْهِ النُّشُوْرُ يَا بَحِيْحُ اِلٰهِي

سکر خدا یعالی است که او ما را بعد مردن زنده کند و بجنب اوست رجوع - خدا یا که هست
بگو و دست خود را در هیچ طرف آب مینداز - تا آنکه سه مرتبه آزار نشوی - زیرا که نمیدان

در منام دست تو کجا بود **الغریز** آخر شب بیدار باش که آنوقت رحمت آبی است

تعالی شانه هر که در آنوقت در خواب است - از رحمت خدا یعالی محروم است - ه

صبح صادق مریم کافور دار و در غسل ۴ اگر علاج زخم عصیان میکنی بشیار باش

تو در خواب غفلت هستی و خدا یعالی بیدار - لَا تَأْخُذُ سِنَةً وَلَا نَوْمًا

نگیرد در اندامی و نه خواب

پس میان خفته و بیدار رحمت چگونه تواند شد - لهذا بهواره سحر نیز ای عادت کن از

و عاغل منشین ۵ هر کجا سعادت که خدا و با حفظ پا از ورش شب تا روز و کما سحری بود

هر چند که در در و در می افزاید - و در و نه می نماید - نسل ما روم بزرگ و در و

ما رگزیده چ و تاب میخورم ۵ کجا روم حکیم حال دل کرا گویم ۴ گشته ام زغم و جور و رگ

۵ ما رویت اندر دل اگر گویم زبان سوزد و دگر دم در کشم ترسم که مغر استخوان شود

خواندن سنت است **فَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ**

بر وقتیکه خواهی قرآن خواندن نه و طلب کن بجنده از شیطان رانده شده.

و در ابتدای هر **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** خواندن هم سنت است و کوشش سعی

نماوردائی حروف تمام از مجاریج شان ادا کنی و **كَرِئِلُ الْقُرْآنِ تَرْتِيلًا** قرآن را مثل

و ترنیل کن قرآن را بواضح خواندن.

نفس کعبه مشاهده و معاینه نمودن عبادت است **مُحَدَّثَات** سر پرده های قرآنی

چه دهر اند که دل می برند پنهانی **و بے وضو مسرتان مکن** - **لَا يَمْسُكُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ**

که دست نیرسانند آن مگر پاکان

و بر نکات و معنی اش نگا بدار - و بر وعید از قهر کبرائی پناه جو و از وزخ پیرسان باش هر

از دوزخ ترسان باشد - او را خدا تعالی از آتش دوزخ خلاص دهد - و بر وعده ها از خدا

خواهان بهشت باش - **إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْوَعْدَ الْعَزِيزَ** با وضو بخواب

بدستیکه خدا تعالی خلافت نمی کند وعده را

که روح مومن بعرش میرود - و بعد نماز خفتن - پیش از خواب

آيَةُ الْكُرْسِيِّ تا **وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ** بخوانی - و در بقیه بخواب

و بلند و بزرگ است

دوست راست زیر روئے خود بگذاری - و چون از خواب برخیزی

آنجاکه لطفِ شال و خلعتِ کریم نشت دُ بَرم گزشت مخفون و باجو امپرس

دل گفت وصالش بدعا باز توان یافت و عمر سیت که عمر هم در کار و عارف

دست از طلب ندارد ماکا زین بر آید و یا جان رسد بجانان با جان زین بر آید

ذوقی چنان ندارد و بے دوست زندگانی دُ بے دوست زندگانی ذوقی چنان ندارد

آنچه از بار غمش بر دل مسکین نشت دُ برود دل ز من از دل من آن نرود

شنیده ام سخنِ ش که پیر کنعان گفت دُ فراقِ یار نه آن میکند که توان گفت

گر یک شب بدمست من است ز گامین دُ مشکال بود که غمش ز کف رها کنم

دی گفت طیب از حضرت چو مدارید بیست که رد تو ز و خون شناخت باعی

آطن نبری که از جهان میترسم دُ از مردن از رفیع جان میترسم و من چو حقیقت است از آن نیست

چون نیک نرستم از آن میترسم دُ رسیده قراره که آیتام غم نخواهد ماند

چنان ماند و چنین نیز هم نخواهد ماند دُ یقین می پندارم که هم درین نزدیکی و عای
زنگی کردم

۴۰ از آن گریان است چشم من از لوح وجود خود به بشویم نقش خویش صورت آن یار بر بندم

مگر آنقدر دانم که دعای هنگام در و مقبول و مدعا زود حصول میشود. یارب دعا من خیر اینست

حشر ما را قبول کن و این دعا را قبول کن

عید کسان بغیر سوال میشود و عید من آن زمان که بنیم جال دوست و آه مقصد جان مطلب دل

مطلوب دل از در تو حاصل و مشکل تو بجه آسان و آسان بتغافل مشکل و آهی زراق تو یار دیرینه

غم تو غم گسار دیرینه و درد تو همان هر روز و داغ تو یار گار دیرینه

رَبِّ اَوْزِعْنِي اِنْ اَشْكُوْكَ فَقَدْ اَلَيْتُ اَنْفُسَتَكَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَتِي

ای پروردگار من الهام کن مرا که شکر این نعمت تو کنم که انعام کرده بر من و بر پدر و مادر من

فَاِنْ اَعْمَلُ صَالِحًا تَرْضَاهُ فَاَدْخِلْنِيْ بِرَحْمَتِكَ فِيْ عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ

و الهام کن که بجا آورده باشی که خوشنود شوی بآن و در آرم ابرجت خود و زمره بندگان شایسته خویش -

۴۱ باب حاجتیم و زبان سوال نیت و حضرت کریم مناچه حاجت است

جان جهان ناست ضمیر منیر دوست و اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجت است

۴۲ چو کل منیش با خاک در گه تو بود و کجا رویم بغیر ما از این جناب کجا

ع چراغ خانه دل روئے یار هست ۵ دانه چون اندر زمین نهان شود

بعد از آن آن سرسبزستان شود قطعه ای از کرمت امید وارم ۶ جز رحمت تو کس ندانم

رحمی کن و دستگیر من شو ۴ برتست حواله جمله کارم رباعی یا رب تو کریمی رسول تو کریم

صد شکر که هستم میان دو کریم ۵ ما را چه غنیم روز قیامت باشد

سلطان چو کریم آمد و ذیوان چو کریم ۵ حبرم ما پیشه رحمت تو هست

در هوا پیشه مستقیم کجاست رباعی شانا ز کرم بر من دلش نگر ۶ بر حال من خسته دلش

هر چند نیم لایق بخشایش تو ۶ بر من منکر بر کرم خوش نگر رباعی بار حجت تو من از گنه نشیم

با توشه تو ز ریخ ره نندیشیم ۶ گر لطف تو ام سپید رو انگیزد ۶ یکدوره ز نامه سیه نندیشیم

شومی هر کجا آب روان حضرت بود ۶ گریه من باعث رحمت بود

ز که نالان است بشین از چو نیست ۶ چوب نال دل نال خوب نیست

تا نگرید که در کجای فردش ۶ بحر بخشایش بی آید بوجش

اثر آید۔ و سمرین بر آن در آید۔ آمین ۵ یا بنی الله اَلَسَّامُحَلِّیْکَ
روضه مقدس

اِنَّمَا الْفَوْزُ وَالْفَلَاحُ لَدَیْکَ ۖ بِسَلَامٍ اَیَّدَمُ جَوَابِمُ دَه ۖ مَرَحِمِیْ بِرَدْلِ خَرَابِمُ نَه

بس بود بخارا ترا هم همراه یک عینک از تو صد سلام مرا به زاری من شنو تحکم کن

گریه من نگر تبتتم کن به لب بجنابان پے شفاعت من ۖ منکر در گناه و طاعت من

ای عزیز محبت سه قسم است۔ اول مثل در دک تکلیف میدهد و ایند امیر ساند

و آن محبت ماسوا الله است۔ و دوم مثل دار و که تلخ است دفع مرض۔ گاه بگاه

ضرورت آن می افتد۔ سوم مثل غذا که بغیر آن گذیر نیست۔ پس اگر تو

با خدا تعالی و رسول مقبول علیه الف الف صلوة و سلام۔ اعلی ترین محبت مثل غذا

(که بدون آن رستگاری نیست) بدل داری ایمان تو کامل است۔ و اگر

قسم دوم مثل دار و نمیداری از حسن خاتمه قومی ترسم۔ هر قدر که محبت

میداری۔ همان قدر یادش می کنی۔ مَنِ احَبَّ شَيْئًا اَكْبَرُ ذِكْرُهُ ۖ

هر که محبوب دارد بزرگتر یادش می کند ذکر او

✓

✓

3

✓

2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا وَهَّابُ إِنَّكَ لَا يَحِبُّ الْمُعْتَدِينَ وَأَدْعُوهُ خَوْفًا وَطَنَاهُ

به امید آنکه حق تعالی بپایه های او دست آوردگان را بکشد و به پستی او اترس و امید

دست از خدمت او نیست هَذَا الْحَسْبُ إِنَّكَ وَأَذْكُرْ رَبَّكَ وَنَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً

به امید آنکه بس این خدایا و کیست است از نیکی کاران باو کن پروردگار خود را در ضمیر خود بزاری و ترسکاری و بد کن

وَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أُلْجِئَ مِنَ الْقَوْلِ بِالْفُتُوْقِ وَالْأَصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ

پروردگار خود را بکلام بستم تا از بلند آوازی با ما دو شب بنگاه و بمباش از غافلان

حِیَالِ كُنْ که گویند ما روزانه به تعداد کثیره که شمارش در عقل و فهم مردم نمی

مذبوح می شوند چون آنها را عموماً عادت سحر خیزی است. او تعالی شان در توالد و نما

خیله خیر و برکت داده. با وجودیکه ماده اش یک یا دو بزغاله می زاید و همیشه کرورها موجود

می باشند خوشتر آن باشد که سر و سبران به گفته آید در حدیث دیگران

و بخلّاش تخفیف تولید سگان را بخوابیدگی دم صبح - سبب است بین ما و

آن بحد دفعه چهار پنج پنج تولد می دهد و کسی این را نمی خورد. با وجود این تعداد و سنگ

بمقابل گوشتندان هیچ نیست حضرت لقمان پسر خود نصیحت فرمود بیستی لَا يَكُونَنَّ الذِّبَاكُ الْكَيْفُكَ

ای پسر خود من باشد مرغ زیرک از تو

الغریز حرمت مادر و پدر خویش نگا دارد. در رضای اینها رضای خدای تعالی دان

وَأَعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ
 و جنگ زبید بخدا دوست خداوند شما - پس نیکو خداوند است و نیکو مددگار است - هرگز خدا توانا غالب است
 وَاللهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَيُخْرِجُ حِسَابَهُ اگر توبه قوی حلال رسد و ممکن - بقدر
 و خدا سر روزی دهد هر که را میخواهد بے حساب -

احتیاج خود قناعت کرده تمهه محتاجین و مستحقین را بده - چیزیکه حلال بی سوال رسد

و ادوه خداست - یارب تو چنان کن که پریشان نشوم به محتاج برادران خوششان نشوم

بے منت مخلوق مرا - ری و ده بختناز و بر تو در ایشان و مسمی یارب در خلق تکیه گاه نمکنی

محتاج گدا و پادشاهیم بکنی - موسی سیاهم سفید کردی ز کرم ما با من سفید رو سیاهیم کنی

و آنچه خورم از کسب خود بخور - هر که از کسب دیگر اقمه خورده - او در ثواب عجاوب تش

شریک شود و یک نان جوئی نصیب تو شود نیمی بخور - و نیمی دیگر بفقرا بده - خدایتا

نمی پسندد که تو سیر باشی و فقیر گرسنه نیم نامان گر خور و مرد خدا بدل درویشان کند

نیمی دگر نیم نان بستاند و صد جان دهد آنچه در و بهمت نیاید آن دهد

وَمَنْ يَخْلُفَا مَا يَخْلُفْ عَنْ نَفْسِهِ ۝ الْعِزُّ لِلَّهِ لَقَدْ كَسَبَ حلالاً بَشِئَةً
 و هر که بخا بکند عز آن نیست که بخا بکند از خویش

علیه وسلم اگر در و آن عیب باشد فرمود عیبی که باشد ذکر او غیبت است چنانکه

در و نباشد بهتان کردی بر او تهمت ساختی - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا هَؤُلَاءِ الظَّنَّ

اے مسلمانان! خوار کنید بسیار بی گمان بد

إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا هَؤُلَاءِ أَمُحِبُّ

هر آئینه بعض بدگمانی گناه است و جاسوسی نکنید و غیبت نکند بعض شما بعض را - ایا دوست پیدا

أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ هَؤُلَاءِ أَمُحِبُّوا هَؤُلَاءِ أَمُحِبُّوا هَؤُلَاءِ أَمُحِبُّوا هَؤُلَاءِ

کسی ز شما که بخورد گوشت برادر خود که مرده باشد پس بدتر شود از دوزخ به رسیدن خدا که بچنین بد است از تو به پذیرد هر یک

الغیر از نامحرمان چشم بدوز که نظر بسوی نامحرم بدتر است از ترکش

زهر آلوده بلیس - وَأَمَّا يُذْخِرْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَجْعٌ فَأَسْتَغِيذُ بِاللَّهِ هَؤُلَاءِ أَمُحِبُّوا هَؤُلَاءِ

و اگر دوسو اندازد ترا از جانب شیطان نفعی فاستغیذ بالله هئله انه سمیع علایق

و لا تقربوا الزانی انما كان فاعيشه وساء سبيك لا قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم

و نزدیک نشوید زنا هرگز نه به بیایی است بد را بی است بگو مردان مسلمان که پوشند چشم خود را

و يحفظوا فروجهم ذلک انک انکم ان الله یحبکم بما تصنعون ه

و نگاه دارند شرمگاه خود را این پاکیزه تر است ایشانرا هر آینه خدا خبردار است با آنچه می کنند

و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن ه و هو معکم اینه انکم

و بگو زنان مسلمانانرا که پوشند چشم خود را و نگاه دارند شرمگاه خود را - و او با شماست هر جا که باشید

و الله یمامنا تعلمون بصیرکم

الغیر که بن جامه خویش پیراستن

و خدا با آنچه میکنید بینا است - به از جامه عاریت خواستن ۴ آنچه خواهی از خدا یتعالی بخواه از غیر او چیزی ^{مطلب}

ویک سبب و بالِ آخرت۔ اول ملازم را خلافتِ حکم بالا دست خود عمل کردن دوم

بیمار را خلافتِ رائے طبیبِ حُسن۔ سوم مرید را خلافتِ حکم مرشد را پیروی

دست زن برداشتن صاحبِ دلے پڑبو کہ آسان گردد دست ہر مشکلے لیکن تحت

بالا دستِ ظالم ملازمت مکن۔ اَللّٰهُمَّ لَا تُسَلِّطْ عَلَیْنَا جَارًا شَقِیًّا و از علاج

خدا یا جب رشتی را بر ما مسلط نہ ما۔

طبیبِ نادان بر پرہیز نیم طبیبِ خطر جان مشہور است۔ و بر دستِ پر خالف

شرع شریف بعیت مکن۔ و نیم مرشد خطرہ ایمان است۔ اسی بسا ابلیس آدم دہست

پس بھروسہ نہ بناید و دوست۔ و مرشدِ کامل و حاکمِ عادل و حکیمِ حاذق بدست آرد

ورنہ بالعکس نتیجہ ظاہر میشود۔ منت منت کہ خدمتِ سلطان ہمین کنم

منت شناس ازو کہ بخدمت بدشت و بر بلا ہا صابر باش۔ اگر بر بلا صبری

بلا از تو دفع گردد۔ و کفارہ گناہ تو شود۔ صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت

میوہ شیرین آرد و پر منفعت۔ الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَتْحِ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
صبر کلید فتح است۔ اے مسلمانان

و از حرام و شبهات دور باش - هر طاعتی که از قوت حلال کرده شود - مقبول - و از قوت حرام

مردود - اگر یک لغت از حرام یا مشبه بجرام خوری - تا چهل روز نظر رحمت تو نمیرسد

و خلاوت عبادت نبی یابی - فَكُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَكُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَكُلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ

پس بخورید از آنچند روزی داد شمارا حلال پاکیزه - و شکر کنید
يُحْسِنُ اللَّهُ إِلَيْنَا نَزْلَآءَهُ وَيُعَذِّبُكَ اللَّهُ بِمَا كُنتَ تَكْفُرُ
بر نعمت خدا اگر او را می پرسید -

اختیار کرده بودند - اگر اهل و یا - ماکسب و حرفت - اگر خود میدانند - و نوکری

فخر - حالانکه معامله بالعکس است - همانند بد و زگر شود حاصل مرد

وز کوزه بشکست - دم آب سرد و مامور که دگر چربا باید بود به تا خدمت

چون خودی چربا باید بود - و علاوه بر آن در بسیاری از نوکری خلاف شرع امور

واقع میشوند و حرام - و اگر پیشه ملازمت اختیار کنی - خیال دار که در آن خلاف

احکام الهی حکمی نباشد که بر آن ترا عمل کردن افتد - وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ

و هر که حکم نکند با آنچه خدا فرو فرستاده است

فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
پس اینانند نامقصدان - و عمل موجب اوبار دنیا است

ویدم کہ پائے نہ داشت شکر نیز دتالی بجا آوردم کہ مرا از پا محروم و معذور نشد

وَأَشْكُرُ إِلَى وَلَا تَكْفُرُونَ ۚ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنَّكُمْ لَتَعْبُدُونَ
و سپاس گوید مراد ناسپاسی من نکند - و شکر کنید رحمت خدا اگر اورا سبب سبند
اگر شکر نعمت کنی خدا تعالی نعمت را بر تو زیاده گرداند - اگر افران نعمت کنی در عذاب

ابھی گرفتار شوی۔ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ
اگر شکر کنید رہبر و ہم ہمارا دامن سبب من نکند - ہر سبب مذاب من سخت
العزیز پیشہ فاعلت اختیار کن فاعلت کجاست غیر فانی - و از فقر و فاقہ

شکایت مکن کہ درجہ تو کم میشود - و فقر یہ اث پیغمبر ان علیہم السلام است و خاص

نماند ان نبوت - يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ
اے مردوں میں از منہ انید بدوے خداوند اوست لے بنیاد ستودہ
۱۔ وقت تنگدستی آشنایی نہ میگردد ۲۔ صراحی چون شود خالی جدا پیما نہ میگردد

قطعہ پس زانو نشین و غم بیودہ مخور ۳۔ کہ ز غم خور ۴۔ ان تو زرق نگر و کم و بیش

چون از این کوشش بیفائدہ سودی ندہد ۵۔ پس میازار دل خود ز غم انی و راندیش

۶۔ مکن ز غصہ شکایت کہ در طریق ادب ۷۔ براحتی نرسید آنکہ ز حمتی نکشید

اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۵۰﴾ خداوند عالم

مدد جویند در تحصیل ثواب آخرت بصبر و نماز - هر آینه خدا با صابران است

بایسج مرضی را خلق نفرموده که دوایش پیش از مرض نیافریده باشد لیکن بی حکم او دوا آفرین

۵۱ از قضا سرکنگین صفرافرو دگر روغن با دامن خشکی می نمود چون قضا آید طیب باشد

آن دوا در نفس او گره شود ﴿۵۱﴾ هر فرد بشر که بشدت مرض و تکلیف و گیر مبتلا باشد چون

برگ درختان گناهِش میریزد - پس لازم است که در شاید مرض تکلیف نگذارد تا گوناگون بر او عمل کنند

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَكُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ كَيْدَ كُفْرٍ كَبِيرٌ ﴿۵۲﴾

و هر که شکرگزاری کند پس جز این نیست که شکرگزاری میکند برافع خویش هر که ناپاسی کرد پس پودگارین بپناز کرد که منته است

﴿۵۲﴾ بر نعمت شکر کن - و شکر اندرش فرید نعمت - وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ﴿۵۳﴾

و هر که شکر کند - پس جز این نیست که شکر میکند برای نفس خود

﴿۵۳﴾ همیشه در اسباب دنیا موازنه و مقابله خود از آنکس بکن که از تو کمتر باشد نه از شخص

برتر تا در آتش رشک حسد نسوزی و کفران نعمت نکنی - وَلَا تُدْنِ عَيْنَكَ إِلَىٰ

و کمشای و چشم خود را بسوی

مَا مَعْنَاهُ أَذْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْسِهِمْ فِيهِ ﴿۵۴﴾

آنچه بهره مند ساخته ایم با آن جماعت را از ایشان از قسم آرایش زندگانی دنیا تا مبتلا کنیم ایشان را در آن ﴿۵۴﴾ جناب سعدی شیرازی رحمة الله علیه فرمود که روزی بر بے کفشی خود گریستم شخصی

وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ فَأَنْ مَعَ الْعَرِيسِ إِذَا أُتِيَ مَعَ الْعَرِيسِ إِذَا

و خدا تو گمراست و شما محتاجید - پس زیرا که هر کس متصل و شوارخی آسانیت - البته متصل و شوارخی آسانیت
بِسَبْعٍ عَشْرٍ مِثْرًا ۝ کم خوردن و کم خفتن و کم گفتن عادت کن
در هر ماه آری از آن بعد از ننگه سستی آسانش را

گفتن
گفتن به بیست و یک مرتبه به بند و اگر نه بیست و یک مرتبه بر من بخند - و زبان خج و در آنجا پاد از بسیار

اگر چه همه راست باشد بجز ضرورت سخن گو - تا آنکه کسی نه پرسد هیچ گو - آنچه گو

فقط سر و باطنی گو - نقصانات گویائی از مطالعه کیمیائی سعادت حجت الاسلام

سخن بسیار گفتن دل را میراند - اِنْ كَثُرَتْ اَلْكَلَامُ فِي الْقَلْبِ الْعَرِيسِ
گفتگو به بسیار دل را سخت میکند

خارج باند از دواخل کن - بر احوال آنکس بیا دیگر سیت که آمد بود و نوزده خرج بیت و دهر

مکن که به ناکت می کشد - اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ وَلَا تَبْذُرْ تَبْذِيرًا
بر آئینه خدا دوست نمی دارد از حد گذرندگان را و اسراف مکن اسراف کردنی

اِنَّ الْمُبْتَدِرِينَ كَانُوا اِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِيْهِ كُفُوًا
بر آئینه اسراف کنندگان هستند برادران شیطانی - و هست شیطان به نسبت پروردگار خود ناسپا
الفقر سر این عالم - عالم اسباب است برائے بهبودی و آیین سعی کن

دست دپاشده کامل مباحث - و نه بر سعی خود غره کن - بر توکل زانوی شتر بنده

دولت جاوید یافت بہ کہ گونا گویست
کز عقبش ذکر خیر زندہ کند نام را

عَنْ مَنْ اِنْكَسَرَ وَذَلَّ مَنْ اِسْتَكْبَرَ
عزت یافت آنکہ عجز در رود و دلست آنکہ سرور کرد

و چشم کم بیاید و ید تا بر نہ توان رسیدہ کی قطرہ باران را برے چید

نخل شد چو پیناے ریابدیدہ کہ جایا دریا ست مین گیتہ اگر دست تھا کہ من سیتہ

چو خود را چشم تجارت بدیدہ صرف در کنارش بجان پروریدہ پیمہش بجائے رسیدہ

کہ شد نامور لولوئے شاموارہ بلند می بدان یافت کویست شدہ در سینی کوست بہشت

تِلْكَ الدَّارُ الْمَاجِيَةُ تَخْلَعُ عَلَيْهَا اللَّانُوتُ لَا تَرُدُّونَ سَوْفَ اِيَّارِضِينَ وَرَاحَدَاتٍ

این سہ سے بار سر مہر - تا کہ ہم آراء سے - کہ کن صاحب - کہ درین رندہ
و در اہل رنجوبی و کمال نو مجھوتس - بلکہ در خطا - کہ پوش - غار و نوبی بچو جوام

کانے با وجود اخلاے خود پوشیدہ نمیتواند بود و عاقبت از حیف پستی با وجہ عت

و قدر جلوہ خواہد نمود لعل کو بود محنتی در کان ۶ شد سر انجام زیب تا چہ شہان

حاصل کلام اگر بہ ثروت و حکومت برسی از پرداخت تو اخ

خَيْرُ النَّاسِ مَنْ بَنَعَ النَّاسَ - إِنَّ اللَّهَ يَجْتِبِ الْمُحْسِنِينَ
 بهترین مردم کسانی است که نفع رسانند مردم را - هر آینه خدا دوست میدارد و نیکوکاران را
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ۝ باوه توشیدن و هوشیار شستن سبک
 هر آینه خدا ضایع نمی کند مزد نیکوکاران را -

گر بدولت برسی هست مردمی مردی ۝ فروتنی است دلیل رسیدگان بکار

که چون سوار بنزل رسد پیاده شود ۝ خدام خود را بدگلوئی و خدمت ناقابل بر داشت

فرمانی رخ یارب میا و کس را مخدوم بے عنایت - که خواجگی سلیم با دست

تعالی شان اِنَّ الْحُكْمَ اِلَّا لِلَّهِ ما همه بندگان او ییم - هر که رحم کند رحم را نشاید
 بخت حکم کند خدا را

رحم بر بدان ستم است بر نیکان ۝ من تو هر دو خواجه ما شایم ۝ بنده بارگاه سلطانه
 به سلطان حیات

احیانا از خدمتگارے تقصیرے سرزند عفو فرمائی - ع

خواجه آنست که باشد غم خدمت گارش ۝ چوب آب فرومی نبرد حکمت چیت

شرمش آید ز فرو برون پرورده خویش ع در عفو لذتیت که در انتقام نیست

نواخته را نباید انداخت - تا غفور تو عفو کند و اِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ ۝
 و هر آینه خدا عفو کننده و آمرزگار است

و تا پنج بجوابیر حضرت تم کہ این شنید بہر وقت اور سید و مال پر سید آن دیند

فاقہ زود و رشورش ہمارے وضع است طبیب کہ اغلب و رین صورت پیدا میشود نسبت
نورس

بخلیفہ نفرین سالت و سب و شتم آئے ز بہاد و گفت دایہ بر او و بر خلافش کہ یا
دشنام یا

از غریباندار و و خبرے از در ماندگان گیر و نیک کہ بر ما صورت فاقہ روموؤ

جز صدائے الجوع تمام ہلاقی نہ اریہ من برے نابش و انجریں تملی اطفال

خرد سال خوا آتش زیر دگیک خالی میزنند تا اطمینان نواطر آہنگر و وومی

سکوت و رزیدہ بجواب بروند و مضطرب احوال نشوند چون آہنیا را باز از

بیداری بعالم اضطراب می یا ہم بر اسے و بجوئی آہنیا ہمین لطیف اخیل بکامیہ

دنیا گذشتی و گذشتنی است نہ نشا نہ تو و ہر و حساب دست من و امن خلیفہ است

ندانم کہ فردا بروے حاکم حقیقی جلشانہ بجالتش بچہ عنوان میگردد و دل حضرت عمر

از سخنش سخت تر متاثر گشتہ بآن زن منہ مو کہ درین خصوص خلیفہ راقصہ نیست

سای غنجد و ضعفان قل نباشی و تا اسکان بسمل و رفو ماتحت جد و جبه بجا برچی

مَادُمْتُ تَحْفِظُهَا بِنَزِيدٍ عَلَاؤُهَا ۖ وَالْعَكْسُ فَانْظُرْ آيَ ذَلِكَ أَحْوَاةُ

حد مدس علی العس را مرتبه اش زیاده مسکروند . لکن بر ماس شو . بین که مدام حالت جبه است
آورده اند که حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در عهد خلافت خود با آنکه منہا

دیگر برگماشته خود را نیز بر آن داشته که شبها در ظلمت تنها بنفس نفیس گردیده طیبہ

نشته . و از هر کوچه و برزن و محله و شمیم برگزیده . تا با استعلام و استخبار مسکر
اشتن .
نہ گرسن

معمول را متروک فرماید و معروف متروک را معمول نماید و مطلوب را از ظالم رباند
مان شرع حکم شرع

و ادشکاش از جنجا کارستاند شبی گزرش بخراب افتاد . دید که بیوه زنی بیچاره

اجگرے پر خون و دلے صد پارہ خسته زیر درختی نشسته است و بصورت

ردا و آواز غم آمو و بفریاد و ناله الجوع و تیمان خسرو سال خود و بجوی می نمود

بجهت تسکین آنها بلطایف اخیل مصروف بود که اسے جانان مادر ببینید که برمه

مائے اچاق است . مادر را بے ارامی شمشاق است . اندک راحت بیابید

به تهیه سامان معاش او مبت برگار دارد. و چه کفایت مقرر دارد. زن حسب فرموده حضرت

زهره شهر مدینه گشتیم چون خلیفه اوقت را دید بنماخت و تبرسید. و بهر اسان شد که

دل خود اندیشید که وای بر عقلم و حیف بر لبه صبورم که من از فقر و فاقه دیر و ز عنان

دست و ادم. و از آتش گرسنگی سوخته زنبت ای المومنین زبان را ندیدم. ندانم که امر و

ملیفه با من چه طور پیش می آید. تعلیفه با دراک پریشانی زن مذکور تبسم کرد و با لحنی در این چند

زبیت المال بغرض پرورش مقرر فرمود. ناگه پس از دس بنام اطفالش جاری می بانی

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۖ ریزه نان را دست دارد که در دست است
بر آینه هست در قصه ایشان پندے خداوندان خرد را.

تا بدین حرات بهشت همین است ۖ چون خواهی که تزویج کنی. این امر مطلع نظر باشد که
مهر

بقدر امکان زن از تو در مال. و جمال. و کمال. و سال. کمتر باشد. و بقرار داد و هر

حسب استطاعت خود و تبرک رسوم مروج و بموجب شرع شریف مناکحت نمائی

و حقوق زوجه را که هفت اند. اولاً اینکه او از فضل مذموم زوج را محترز دارد و گویا

تو از بیچارگی و مصائب خود خبرش نکردی. زن گفت که چرا خلیفه با گرگان خلافت را
 بر عهده خود گرفته است خبرگیری ضغفا تعلق بذات اوست. قوت آن کو که دین
 عالم پریشانی و سخت جانی تا بدار الاماره خلیفه مع اطفال رسیده با طهار حال خود
 در آیم حضرت عمر با سماع سخنش آب ر دیده گردانید. و فوراً راه خودش گرفت. و در سبک
 آرد جو نمک و انگشت و تاج و دیگر اسباب ضروری اکس و شرب محمول کرد. غلامی خوا
 که پیش بویه برد و بسیار در امیر المومنین فرمود که ای کس با برادر قیامت تو نمیتوانی برداشت
 بگذار بار خود من خود میبرم. خود آن سبد بر سر خود گرفته پیش بویه روان شده با ستر ضاع
 خاطرش بدست خود نان تیار کرده بزن و بچکانش حوالت نمود. زن بعد فراغ و سیری بدست
 برداشت و گفت که جامه خلافت بر حسبت میزاید. خدا در جزای این لطف و مروت
 ترا خلیفه بسازد. و قایم مقام فاروق شوی حضرت عمر فرمود که خلیفه را از علم غیب آگهی
 نیست و نه خلیفه الوقت را دار الاماره است پیش خلیفه برو و با طهار حال خویش بر پرداز

ناصل از نجات ملا و از معصیت باز ماندن آبادی خانه و توأمِ محبت و سرانجام روزگار

و نجات نقد و جنس و حاصل نمودن او و او که تمامی نسل و ذکر جمیل از آن متصور است و پس

صلح هر دو جهان است صحبت این نیک پنداری سعادتمند و هر دو که در جنین دارد

که با همی آبِ خنک از شربت انگوری به در زن زشت و فاضل از صد حوری به

این نکت شیندم ز حکیمان بسیار پند صحبت که به عزت نبود دوری به

وَأَمْرٌ أَهْدَكَ بِالصَّلَاةِ وَأُصْطَبِ عَلَيْهِمَا إِنَّمَا آمَنَّا بِكَ وَأَوْكَادُ كُفْتَهُ

و حکیمان این خبر را شنیدند و سبب کن بر آن - خزانیت که مال نهاد و در بند حیان است

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْإِيتَانُ الْعَمْرُوتُ مَرُّ مَرٍّ رَاكِبٌ مَنِي وَرَسْلَامٌ تَقْدِيمُ كُنْ وَسَلَامٌ رَاكِبٌ

و نیست بر آنکه بیدار رسانیده ظاهر

سلا و در دین است - بواب غنم آید عوام الناس سلام علیکم که میگویند غلط است - السلام علیکم یا سلام

وَاللَّهُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ أَهْدَى هَرَّكَاهُ زَبْرَادِ دُنِی مَلَقَاتِ كُنْی بَعْدَ سَلَام

و سلامتی کسی را باشد که پیروی راه هدایت کند -

مَصَافِحُهُ نَمَاهُ سَبَبُ مَصَافِحِهِ هَرَّ وَخَشِيدُهُ مَشُونَدُ حَقِّ صَلَهِ رَحْمَتِهَا دَارُكَ مَعْتَبَرُ

وَأَنْتَ ذَا الْقُرْبَى بِحَقِّهِ هَرَّكَاهُ خَوِش و اقارب راضی نباشند خدا جاشانه

و بده بخداوند قراحت حق و سه را -

آتش دوزخ باشد. و دهم خازنه و گه بان افتد و جنس شوهر خود است. و دهم طباطبائی است
 از هر گونه طبع و با نواح نخت و پر سیر و مستند و سیدار و چهار هم ایله و اولاد و اطفال است. و دهم
 خیاطه است که دخت طلبوسات تو و اطفال تو میسازد و ششم خادمه است که بروقت کار
 بکارش میخورد. و در تهیه اسباب آسایش جسمانی و راحت روحانی مستعد و آماده میباشد
 به مقتم مونس و مهو خواهد گشت که در رنج و راحت زوج خودش دایما شریک میباشد
 حفاظت کنی. و در نه پشیمان شوی و زنجیر بدو قسم است مثانه. و آثانه مختصر تعریف مثانه اینکه
 غرور مال خود کند. و مال زوج را بیچ و لا شی و اند مختصر توصیف آثانه اینکه هرگاه شوهر خود را ببیند
 او از خو وضعیف کند. و بیچار نماید. و حیل و مایه انواع و اقسام در میان آرد و غیره
 و بدکارترین زن همان که از خاوند خود بدل رضا مند نباشد. از دید چنین زن هر ساع
 تاریکی موت بنظری در آید و زن بد در سراسر عمر دنگو و پاهم درین عالم است و دوزخ
 ۱۰
 اَلْجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ۝
 مردان تدبیر کارکننده مسلطند و اندر زنان سبب آنکه فضل داده است خدا بعضی آدمیان را بر بعض

مِنْ سَعَادَةِ ابْنِ آدَمَ اسْتِخَارَةُ اللَّهِ وَ مِنْ شِقْوَةِ تَرْكِ اسْتِخَارَةِ اللَّهِ ^{نظم}

ز سعادت املاد آدم استخاره کرد و از بدبختی آن آدم ترک استخاره است از دنیا ^{عالم}
در بارگاه حضرت سلطان سخن گوید و گوئی اختیار بدست بان و پادشاه از دل سپرد چه گوید همان بود که مشورت بد

سخنی از آن و پادشاه بگزید و توحید شد و پیشی را بشو کفیل هم غمان و نویی در خلق بر آید خلق بشو

کس ابسوی از درونی نشان مده و صد فرین و زیبایی کج می رود و پادشاهش نشان مده خود

امکان مده و ^و اَللّٰهُمَّ خَرِّجْنِيْ وَ اخْرِجْنِيْ وَ لَا تَكِلْنِيْ اِلَى الْخِيَارِ ^{شلی} ^ل زررگاه کج

مدارید رطوبت خود بسیار خنایت کس و گذارد با اختیار من
منصور را بدچار دادی ای حکیم و منصور بود و اوقات هر استر و دست و هر کس که زلفا نکند

این نمرای اوست و بر تن زرنگ و ربابی حقوق گوش و ارداز عادت سخن بزرگان

و در لباس رعیت شنیده شد و در لبت ^و اَلْعِزُّ ^و اَلْمُؤْمِنُ ^و اَلْمُتَّقِیْنَ ^و اَلْمُتَّقِیْنَ ^و اَلْمُتَّقِیْنَ

اعنی از خلایق ایان است که از خلایق و خطا نمر در مرتبه و کبر و از خطا نمر در مرتبه و از خطا

حذر که کعب و عید سخت و تریش خلایق و ناهست و چشم مشایخ حرام ^و اَلْعِزُّ ^و اَلْمُؤْمِنُ ^و اَلْمُتَّقِیْنَ ^و اَلْمُتَّقِیْنَ

حضرت علیه الصلوٰه و السلام فرمود که جبریل علیه السلام بر برو حقوق و سایه بن آید منی و جنان بن

ای موسیٰ فاکید بعد بعد با بعضی قوم کہ خدا ارادہ

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ

وفا کند بمیرد - بر آئینه عهد بر سیده خود شدار و - ای مسلمانان چه ابرگونیید آنچه می کنید
 کبرمنا عید الله ان تقولوا اما لا تفعلون ه ه حیف شب استیم آن عهد است
 سباز نایید به تدریک خدا آگه گویند آنچه نکند -

زان شکست آید بجارِ شکست و عهد با بر بسته شکستیم ما و با شکستن عهد بر بسته ایم ما

فَمَنْ نَكَتْ فَإِنَّمَا يَنْتَكُ عَلَى نَفْسِهِ جَ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَدَّ عَلَيْهِ اللهُ فَيُؤْتِيهِ أَجْرًا حَسْبًا ۖ

پس هر که بکند عبد را پس جز این نیست که متکبر نفس خود و هر که وفا کند با نیجه عهد کرده است بر آن با خدا این دو دهر دارد اندام فردی بزرگ

وَرَامَتْ هِرْكَ خِيَانَتِ كُنْ - إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَوَدُّوا الْأُمْنِيَّةَ إِلَى أَخِيَابَا

ہر آئیہ خدائی فرماید شہزادہ ادا کیمد امانت پابوس اہل آن

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ۝ وَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْخَائِنِينَ ۝

بدرستی که خدا دوست نبندارد خیانت کنندگان را - و به اندک خدا را دشمنی نماید - حسیله نبیانت گشتند کسان را

و مردم را فریب بده که فریب علامتِ یقین است یکر و و یکت بان و یکدل باش علامتِ مؤمن

ہمیں استر و دل نفاق۔ اے ایمان مٹانے والے لوگو! افسوس! کہ اللہ نے اس کے لیے کمال کی آفتیں

هر آینه منقان در طبیعت زیر ترین انداز آتش

وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا **الغزوة** در وزن میانه نهایت احتیاط بنظر دارد و از جادو و غیبی است

ہمسایہ اور ورثہ قرار میدہند **الغرض** تجھ کو روگیر کہ مبادا بدن عیب گرفتار شوی بلکہ تو

شکر کن کہ بدن فعل مبتلا نہ گشتی۔ اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ طعنه کن کہ بال است
ہستیکہ داوست سمع و اعلم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَخْزِ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَلَىٰ أَن يَكُونُوا خِيَرًا مِّنْهُمْ وَلَا يَسَاءُ
مِنْ بِنَائِهِمْ عَلَىٰ أَن يَكُنْ خِيَرًا مِّنْهُمْ وَلَا تَلِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ
منہر کنند باز آن گویا احتمال است کہ زنان تہر باشند از ایشان۔ و عیب کہند در بیان نجوشن و یکدیگر را بخطا مانے ناخوش نمند

الغرض در دل کینہ مدار کہ عمل حسنه را باطل گرداند مبارک است آن سینہ کہ از کینہ پاک است

کفرست در طریقت ماکینہ داشتن و ایمین است سینہ چو کینہ داشتن و با ہیچکس حسد مبرکہ حرام است

غناک نباید بود از طعن جسود اول و شاید کہ چو دانی خیر تو درین باشد شغوی مان بان کہ حسد کن زیان

ورنہ ابلسی شو اندر جهان و چوب ہم بود ابر و آن ستون و کز فراق مصطفیٰ بگریست خون و امی تو انسان

چو آب تو بہرست و کینہ و در سینه تو مضمرست و کینہ و بغض و حسد یا مانست و کشا کشہا حسرت جانست

ای منافق این ہمہ باغ نفاق و خیر خوار بہا اتفاق و عیب کس و مجلس مگو کہ خدایتا العیوب است

ہر چہ گوئی در تنہائی حبستہ نہ مگو۔ و براوردنی خود را در مجلس بجمارت از جایش برداشته

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَتَىٰ قُلُوبُهُمْ قَوْلُكَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ

حزقین نیست کہ مسلمانان برادران میگردانند - پس کلمه برآمد و

الغیر از احیانا از برادر دینی خود میخفتی بگوید تعجب شود و بگوید

و رجوع کنی بحکم الله جلشانه و امر رسول کریم علیه الصلوٰۃ و السلام بآنکه

سب

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ تَأْوِيلُهُ أَوَّلَىٰ أَمْرٍ سَيَكُونُ فَإِنَّ ذَلِكَ فِي مَنِّ قَوْلِهِ

فرمان راداری نیکه خدا و فرمان برداری از پیغمبر را در میان و این جمیع شایسته است و در جبهه سر رسید

إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ خَوَافِي اللَّهِ دُنْيَكُمْ الْآخِرُ طَائِلٌ جَدُّ وَحَسَنٌ تَأْوِيلُهُ

نوسه خدا و بجا سر اگر اعتقاد مساوی بخدا و روز آخر بین هم برسد و سکوت بر اعتبار وقت

و برگاه کسیکه در غائب برادر دینی خویش و ما و خیر میکند - فرشته میگوید که

بعض این و ما تو بهم ثواب میرسد اگر کسی توبه بدگوید - تو او را بدگویی

اگر ترقی درجات میخواهی - و هر شب یکم از دست و زمار خلق توبه بدی و بی احوال

وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتُمْ تَقَامِرُونَ اگر ترقی معاصی ما در این است و سرش منقلب میکند

و خدا غالب صاحب مقام است

بد که کند آنکه نیکیش عادت و خواست با او سرستیا چو با آن شود و در مقام

با دشمن اگر نیک کنی گردد دوست و از میان دشمنی نشانی که تمام دل با

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ وَأَلْفُ عَهْدٍ وَأَنْتُمْ كَاذِبُونَ
 تمام کنید پیمان: هزار و در: پیمان: تمام کنید پیمان: راجع به پیمان
 وَزَيَّنَّا لِلْفِطْرَيْنِ السُّبُلَ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَقْنَعُ تَأْوِيلًا
 و به سجده تراز و راست: این بهتر است و نیکوتر است از جهت عاقبت -
 الغرر بر معامله: او است: بر شخص اول اقدام کن اگر کسی پیش از توقیت چیز را از باب

قرار داده باشد تو بر آن افزوده معامله اش را برابر بده کن و از ظلم حذر کن و بر کسی ظلم مکن

به سزاوارده مظلومان که هنگام و غارتن: جواب است از وجوهی که پیش قبالی می آید

وَأَسْرَأْكُمْ بِالْظَالِمِينَ ۚ وَمَا الظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ۚ لَعَنَ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ
 خدا دوست میدار بستمگان را: و نیست برآید که یاری دهند: منت نه است بستمگان را
 وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْظَالِمِينَ ۚ مَنْ أَغْنَاهُ مَا فُتُو طَا كَحْ
 و خدا راه نمایی که دوست بستمگان را: هر که ظالمی را اعانت کند او خود بیم ظلم است
 و در منزلت تقدیم کن الگبادی اخلو: یعنی تقدیم کننده هم گارتر است و در میان

برادران دینی خود آتش افروزی و مفسده پروازی و تخاصم و غمنازی مکن و همواره بکشاده پیشانی

و بمصاحبت پیش آئی: وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْمُفْسِدِينَ ۚ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ
 و خدا ایستادوست میدار و مفسدان را: هر آینه ما ضایع نمیزیم مزد نیکوکاران
 إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِلُّ عَمَلُ الْمُفْسِدِينَ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْمُفْسِدِينَ ۚ
 هر آینه خدا تعالی راست نمی آرد کار مفسدان را: هر آینه خدا ایستادوست نمی دارد و فسادکنندگان را

نهال و شنی برن که ریح بشمار آرد - وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ إِذْ ذُقَ بِالْحَسَنِ

و برابر نیست نیکی و بدی و دفع کن بدی را با آن خصلت

فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ السَّيِّئَةِ مَنْ وَعِظَ بَغْوَهِ

که آن نیکو تراست پس چون چنین کنی گوی آن یکدیگر باشد میان تو و میان دوستی کار سازد - سبب شخصی است که از بنده خود بیزاری دارد -

العزیز حضرت علیه الصلوة و السلام فرمودند که در جماعت شاکه کم پس بپایان برست از صحابه یکی

عرض نمود که پشتش بر زمین نخورده باشد فرمود آنچه بجان شمار سیده چنان نیست - بلکه جوان مردمان است

که در حالت غیظ و غضب (که عقل زایل میشود) خود را از فحش و نهریان گوی نگاها دارد

وَالْكَاطِبِينَ الْغِظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ **العزیز**

و فرد خورندگان چشم و عفو کنندگان تقصیر از مردمان - و خدا دوست میدارد نیکوکاران را

چون پیران اینی یقین آن که عبادت بسیار کرده اند پس پیران اعظیم کم که او تاب جلیست از لطف الهی

بشهر بر سر بر و هر جا که خواهی بگو که پیران راحی دوست میدارد ده شهره که در آن عزت پیران نشود

آن شهر محبت نیست که ویران نشود و هرگاه جوانان اینی تصور کن گناه کم کرده اند و عبادت در جوانی کن

که جوانان عابد را احتمالی دوست میدارد ده جوان را طاعت موز گیر بگو که فردا جوانی نیاید زیر پیر

من آن روز را قدر بشناختم و بدستم اکنون که در باختم **العزیز** هر چه در راه خدایت

بہ تجہ گذاری و رو بقبلہ متف و پا بجانب قبلہ و را

و شب برہنہ خواب کن کہ ملائکہ از تو نفرت گیرند

نابواس زمان مردان پوشیدن حرام است و

ست کن و ہر کار مکروہ بہ ست چپ بکن و پوشیدن

است کن و درکندن ہپائے چپ و چون یکس

ہ نہاید کہ دو کس ہا گیر سرگوشی کنند و استادہ آنجا بکن

ن آئی اول پائے راست بگذار و داخل شدن با چپ

آب سکن بزل بر از مکن **العزیز** علی الدوام از رسوئا

و دیگر امورات مکروہات و حرام احتیہ طابید و در مسائل

بیزاہل سنت ماند و از پوشیدن کوٹ تیلون

ن آمدہ انچیکہ از قاتلک از ازار فرد آبد و ریش

مشکوٰۃ
جلد اول
صفحہ ۱۰۰

و بغیر اشتہائے صاف طعام مخور که ضرر دارد و با بقا اشتہا دست از طعام

بازدار که زامراض ظاہری باطنی خلط کند و اندرون طعام خالی ار پختن و نور معرفت

و طعام را تنہا مخور که شیطان شریک تو باشد ع خاک بر آن خورده کہ تنہا خوری

و طعام را انتظار مده کہ بزہ کار شوی و طعام را بسیار گرم مخور از قبیلہ گشت
سیرانگشت

بخور کہ برکت دارد و از کنارہ بخور و از میانہ مخور کہ برکت زایل می شود

و آب را باندازہ سہ نفس خور کہ آب حکم طعام دارد و زیادتی آب ضرر دارد

و اکثر علت ہا از آب پیدا گردند و معده را از نان و آب تا خلق پُر مکن و

ہمیشہ طعام لذیذ مخور کہ مبادا بد کہ نعمتہائے بہشت گردد و ہمیشہ گوشت مخور

کہ دل سخت میشود و جامہ نازک پیوش ہر کہ جامہ باریک بہ پوشد دین او

سست گردد **میزن** اول روز بخواب مَرَو و آخر روز بخامو

کہ زیان دارد و اول شب پیش از نماز خفتن بخواب مَرَو و قیلو لکن
عش

❶ دُوچیر فراموش ساز - او عبادت - ناز و تجارت - دُوچیر لیل با رُشاهی

غفلت و زبردست - فیر - دُوچیر آزار رسد است - رخصت با عیال و محبت

با فترا - دُوچیر بهرین نعمتها است - خلق ملیح - و زبان فصیح - دُوچیرستان

بدبختی است - بزرگان را بدی یاد کردن - و از همه بهتر دانستن -

دُوچیر دلیل احمق است - سخن زنا مان شنیدن و از سفلیگان توقع داشتن -

دُوچیر دل را روشن سازد - ذکر خدا و کلام انبیا ^{علیهم السلام} - دُوچیر بهر اراده چیزها آ

قبول کردن - نصیحت کبار - و پذیرفتن عذر گنا بگاران - دُوچیر انسان ایترا

طلب خوشنودی و ابجلال - و استدعای معاش حلال - دُوچیر عداست ^{نست}

صبر بر بلا - و شکر بر نعم - دُوچیر غنیمت شمر - جوانی پیش از پیری - و سخت

قبل از بیماری - دُوچیر باعث تارکی دل است - کثرت کلام و شلم

دُوچیر ملامت الهی است - مخدوم متکون - و خادم غیر متدین - دُوچیر سپید

اسم پیدائش: ۱۰ اکتوبر ۱۹۰۶ء، لیاجپور ضلع، سندھ، برطانوی ہندوستان

سوش نامبرہ ایفان نوٹس، دین القبول، و دین القبول من نسبتہ بغور فہم و فہم

ہر کہ اقویٰ سہادت بیا کر دیں و انہما قوتہم

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْفَضَ إِلَيْكُمْ لِيَأْمُرُوا بِرُؤُسِهِمْ سَوَاقِي وَرِثَاكُهُمْ وَلِبَاسُ التَّقْوَى

اسے فرزدان آدم ہر آئینہ مار دیا ورنہ بھڑبھڑا لباس نہ چوشتہ ترنگہ تھا لادو دوا ورنہ ہم جامہ کاسیت را و لباس پرینہ گاری

ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْخَيْرِ بِكَ أَنْ تَزِيدَ دَارَ دُعَاةٍ وَنِيَا دَارَ دُعَاةٍ وَهِيَ كَزَنِّ دَارِ دُعَاةٍ

وای رحمة پستراست

اسایش تن ندارد - و هر که فرزند ندارد - روشنائی چشم ندارد - و هر که برادر ندارد

قوت بازو ندارد - و هر که این چهار ندارد - هیچ غم ندارد

نوح چشم آدمی افزون شود از بهشت خیر ما گریسیر میشود با او نظر کن هر زمان

بزر و بر مصحف پیش کبار و شاه عدل ۴ خط خوب و حسن خوب و سبزه آب روان

الغفران یادگیر که حاکم و حافظ و حکیم و مجام و جام گفته باید الغفران

و و خیز آثما رنیکجنتی است ترس از رب حلیل - و تمناعت بقلیل و و خیز است

یکی بہتر از آن و دیگری بدتر از آن در جهان نیست۔ اول وادون۔ دوم خواستین

صبر بر سوگاری و ستم چیز شومیت است - کینه در دل داشتن - وحسرت
 رومان خوردن و در طلوع آفتاب خوابیدن و ستم چیز خبر ستم چیز پا پیدار نماند
 مال بے تجارت - و ملک بے سیاست - و علم بے مباحثت و چیز
 دعوی آن نکنند - یکی شجاعت - و دوم سخاوت - سوم شرافت و ستم چیز اختیار کند - نماز
 بجزو قلب گذاردن - و شب بیداری کردن - و کلام الله خواندن و ستم چیز نشان
 کفر است - نفاق بدل نهادن - و محبت دنیا بدل داشتن - و حرام را حلال دانستن
ایغریز چهار چیز و خلیفه باید کرد - صورت بندگی - و سیرت افکنندگی - و دلجوئی
 دوستان و نیکوئی با مدد مان و چهار چیز موجب تزیید دولت است - با بدن
 نفاق - و بانیکان اتفاق - با دوستان ملطف - و با دشمنان مدارا و چهار چیز چار
 یادمی آرد - درد تندرستی را - و غم راحت را - و افلاس دولت را - و نافرمانی محبت را
 و چهار چیز علامت صاحب دلی است - هنگام طیش حفظ مراتب داشتن و بحق هر کس

در نقصان نیگند - گفتار سنجیده - و عمل پسندیده و دو چیز به محقق منسوب است
 ستایش خویش - و اتباع بدکیش و دو چیز حافظه را زیاده گرداند - اول صبح بر^{خاستن}
 و همیشه با وضو بودن و دو چیز شیوه صداقت خلقت است - گرفتن دست^{دستی}
 دوست در پریشانی - و دادن مشورت نیک در حیرانی - دوست آن باشد
 که گیرد دست دوست و در پریشان حالی و در ماندگی و دو چیز آثار نادانی است
 قطع کلام نمودن و بے محل گفتگو کردن و دو چیز انسان را نام آور میکند - هوشیار
 از کام - و بردباری از عام و دو چیز علامت فراست است - دریافتن انجام امر
 و توقف و الزام قصور و دو چیز بهتر از همه کارهاست - قول موافق آیات قرآن
 و فعل مطابق حدیث رسول سبحان صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم **الغریز**
 سه چیز موجب عزت است - بایران خدمت - و با جوانان نصیحت - و با خردان
 شفقت و سه چیز مردان خدا اختیار میکنند - فقر اختیار - و رضا بقضای الهی

و چہا چیز سرمایہ سعادت است۔ وفاداری بر قول خود کردن۔ و در کسب

خویش کوششِ بلیغ نمودن - و بقدرِ هر یک در تواضع کوشیدن رازِ دلِ خود

از غیر پوشیدن و چهار خیر خلاصه جمیع عبادات است. و فائز و ن عهود

نخا یبانی کردن حدود - و صبر بر مفقود - و خوشنودی بر موجود **العزیز** **رحمن**

بر علم خود عمل نمائی علم لدنی داد و شوی۔ وَعَلَّمَ نَاهُ مِنْ كُنْ تَابِعًا لِأَمْرِهِ
وَأَمْرُ خَلْقِهِمُ أَوْرَازُ نَرْبِکِ خُودِ عَلَمِ۔

و اموی ختم اور انزلیک خود علمے۔

بسوی اوست و حدیث من عیال بیایم علما آتاه الله علوما کویع کوی

شاہد بدست علم باطن ہنچو مسکے علم ظاہر ہنچو شیر ذکے بود بی شیر مسکے کی بود بی شیر

چه خوش گفته و رُسفته است روزها باید که نایک پسنددانه زاب و گل

شاهی راحلہ بخشید یا شہیدی را کفن و ماہ تا بایده که تا یک نطفہ آب اندر شکم

صفدری خیز و بیدان یا عروسی انجمن و سالہا یاد کہ تا یک کودک از روی خ

عالم دانا بودیا شاعر شیرین سخن قرہا بایکہ تما صاحب دلے پیدا شو

لَمَّا كَفَرَ كَفْتَنَ - و دل کسی بخیدہ نساختن - و عیب مروت فاش نکردن ﴿چهار چیز کہ مروت
 زار کتاب آن منفعَل میشوند سخن بے محل گفتن - و صحبت با بدان داشتن - و جنگ
 اہتران نمودن - و حقارت علما و فقر کردن ﴿چهار چیز را چہا روز داند مال را
 مروت - و شعور را جاہلیت - و علم را نخوت - و محبت را قرض کَانَ الْقَرْضُ
 مَقْرَضُ الْمَحَبَّةِ ﴿چہا چیز آدم را ضعیف میکند - و دشمن بسیار و قرض مثلاً
 پُریشانی روزگار - و مخالفت پروردگار ﴿چہا چیز چہا چیز را بر باد میکند - ناشکری
 غمت را - و بیدادی دولت را - و غرور غرت را - و خندگی حکمت را ﴿چہا چیز
 نتیجہ حیات مستعاری است - ثنائے بزرگان - و دعائے درویشان - و نوازش
 سلطان - و دیدن دستان ﴿چہا چیز باز نتوان یافت - عمر گذشتہ - و سخن گفتہ
 و تیر حبستہ - و قضا رفتہ ہر لب جوئی نشستہ گزیر عمر بین و کین اشارت بزہان گذران
 ما رہے از دست رفتہ ہیچ نیاید ہیچ حال و چند آنکہ او فغان کند و جاہا در و

و ناکرده کره بشمر و با بزرگان مزاح مکن و عوام را گستاخ مکن و راز را
 گفتگو مکن و کار امروز به فردا نگذار و جبگ گزشتیه بکن و مال خود
 به کسی منهای و مال مردم و عقل خویش را زیاده شمار و اندک خود را بهتر از
 بسیاری دیگران دان و در فازه دست بردن بدار و پیش مردم
 خمیازه کش و در بینی انگشت و از آن خلال دندان درش مکن
 سخ خواهی نشوی رسوا هم نگب جماعت شو و کیفیت سماعی بلا تحقیق پیش
 کسی مگو سخ شنیده که بود مانند دیده و بعیب خود بنیاباش و عیب کسان
 و استاد شفیق را غیبت دان و آب و دهن بینی به بلند آوازی از دهن
 خلاف تهذیب شمر و نامی و غمازی حتی از چشم و ابرو مکن و از قهقهه
 و خنده با صدا حذر کن و سخن گفته مکر مگو و مشنود خود را مثل زنان میار
 سخ شنای خود بخو و کردن نه زبید مرد عاقل را و خلوت را بر جلوت ترجیح

بیریداد رخسارسان یا ویں اندر قرن **العزیز** در بر کار نیک اول **بِسْمِ اللَّهِ**

بگویند **بِسْمِ اللَّهِ** برکت نداد و در آن کار شیطان شرکب تو باد

پس در آیت ابراهیم **بِسْمِ اللَّهِ** و بر آیت هاشم **أَلْحَمْدُ لِلَّهِ** و بنا بر دفع ذنوب

أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ و بر هر مصیبت **إِنَّا لِلَّهِ** بگو **لَكَ فَضْلُ اللَّهِ** یکتا **يُؤْتِيكَ مِنْ شَاءِ**

وَاللَّهُ دُوًّا لِّلْعَصَلِ الْعَظِيمِ **العزیز** آنچه بولی بخشیدن بر آن عمل نمائی

چون گفتی و لیش بیار **و** قدر مردم بدان **و** دوست را بسودوز یا ن امتحان کن

و بر زن واسپ و شمشیر اعتماد مکن **و** خدمت مہمان بقدر امکان ادا کن **و**

مہمان را کار مفرا **و** پیش مہمان بر کسی خشم مکن **و** نجانبہ کہ در آئی چشم و زبان را

نگاہدار **و** دل و تن و جامہ پاک دار **و** فرزندان خود را علم و ادب و سواری پاسب

و تفنگ زدن بیاموز **و** ہمہ خواہشہائے اولاد با انجام مرسان **و** بلا اندیشہ

کار مکن - بدبرانہ کار کن **و** جو ان مردی اختیار کن **و** نہ آموختہ استادی مکن

حَلَّتْ بِهَا الْمَدَامَةُ بِدَانِكُمْ بِدِي بَادَان سبکساریست و نیکی بانیکیان خیر جابر
آر ماید نجاست برو

و نیکی بآبدان کار عبد الله انصاریست ر با عی از داده چه بهتر است گفته که طعام

نا واده چه بهتر است گفته و شام و ز خورده چه بهتر است گفته که غضب

نا خورده چه بهتر است گفته که عرام **الغیر** قطع یاد داری که وقت اذن تو

هم خندان بند و تو گریان و آچنان زی که وقت مُردن تو با هم گریان بند تو خندان

چنان زندگانی کن اندر جهان و که چون مرده باشی نگویند مُرده

خیر کن ای فلان و غنیمت شمار عمر و زان پیشیر که بانگ بر آید فلان نماند

الغیر گفته می شود که روزی پیغمبر ما علیه الصلوة و الف الف تسبیح

با تلمیذان خود بدولت خانہ امیر المومنین حضرت علی اکرم الله و تحته مدائن

الله و جنت علی رضی الله تعالی عنه حاضر یک طاس روش پراز غسل حاضر

نمودند چون حضرت رسالت پناه صلی الله تعالی علیه و آله و اصحابه و سلم بر طاس

و با نداشتن آخته به سفر مباش ^{و کم از آن سس سف نکند} ^{و به بدی کن}
 بهمستان شو ^{و بهم کسان شاه می کن} ^{و اگر بر تو عدو جائے شادمانی نیست}
 که زندگانی مایه جز جاودانی نیست ^{و مدگان را بجز نیکی یاد کن} ^{و فتنه انگیزی}
 کن و مسلح مردم باش ^{و لا تَصْلَحْ خَيْرَ} ^{و نان خود بر دسترخوان گیران}
^{صبح کاری بهتر است}
 و تنه پیش مردم مخور ^{و از دشمن دوست رو حذر کن} ^{و در راه از بزرگان}
 پیش بر ^{و از استین بینی پاک کن} ^{و پیش از دقت و بیش از قیمت}
 مخواه ^{و ره دیده برد اگر چه دور است} ^{و با مست و دیوانه سخن مگو}
 با او باش و خیره سران بر سر کوچه ^{و با نشین} ^{و زیر درخت مژه دار بول و بران}
 کن ^{و عجلت بجار ما کن الا بضر و رتاع مفتون} ^{و معاش خود نمی باید بود}
^{و مغرور بعقل خود نمی باید بود} ^{و با مردم نیک بدنی باید بود} ^{و هر که}
 از خدا ی تعالی نترسد از دترس ^{و آزموده را مکر میازما} ^{و من جَوَّبَ الْجَوِّبَ}
^{کسی که آزموده شده}

عرض کردند کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم۔ مہمان ازین طاس روشن تر
 و خدست مہمان ازین غسل شیرین تر۔ و مہمان را راضی داشتند ازین موبارکیت
 و بعد حضرت رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام بجانب حضرت فاطمہ الزہرا
 رضی اللہ تعالیٰ عنہا التفات فرمودند کہ شاہم چیزے بگویند۔ بالائی تمام گزارش نمود
 کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم۔ زنان را چیا ازین طاس روشن تر۔ و
 چا در بر روئے ایشان ازین غسل شیرین تر۔ و خود را از چشم نامحرم نگاہ داشتن
 ازین موے بار یک تر۔ و بعد از آن پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم فرمود
 کہ ما ہم چیزے بگویم۔ کہ معرفت ازین طاس روشن تر۔ و شنیدن معرفت ازین
 غسل شیرین تر۔ و نگاہ داشتن معرفت در دل ازین موے بار یک تر۔ و بعد از آن
 حضرت جبریل علیہ السلام در رسید کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم۔ من ہم چیزے
 بگویم کہ راہ خدا تعالیٰ ازین طاس روشن تر۔ و رفتن در راہ خدا تعالیٰ ازین غسل شیرین
 تر۔

و غسل نظر فرمودند۔ گفتند۔ کہ عجب طاس روشن پُر از غسل و بر و موئے باریک
 افتاده است۔ باریانِ خویش فرمودند کہ ہر یک تشبیہ این طاس و غسل و مو
 بدہند۔ و روبرو بجانب حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ آوردند۔ چنانچہ حضرت
 صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفتند۔ کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم۔ مرد دنیا
 ازین طاس روشن تر۔ و ایمان در دل وے ازین غسل شیرین تر۔ و ایمان آخر با خود
 بردن ازین موی باریک تر۔ و حضرت عمر ابن خطاب رضی اللہ تعالیٰ عنہ عرض کردند
 کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیک وسلم۔ پادشاہی ازین طاس روشن تر۔ و مملکت
 اعنی حکومت پادشاہی ازین غسل شیرین تر۔ و در مملکت عدل کردن ازین مو
 باریک تر۔ و حضرت عثمان ابن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفتند کہ یا رسول اللہ
 صلی اللہ علیک وسلم۔ علم دین ازین طاس روشن تر۔ و خواندنِ علم ازین غسل
 شیرین تر۔ و عمل کردن بر علم ازین مو باریک تر۔ حضرت علی کرم اللہ وجہ

الفهرست این چند کلمه که گفته شد بگوئید بپوشش نشوئید و یادگیری و بدان عمل نمائی

بلاشب که در این تیر مشیر برتبه علیا برستی - اَوْ ثَمَّ لَكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
آنچه که ما سوره شست

هَكَذَا فِيهَا خَالِدُونَ لَا يَأْكُلُونَ إِلَّا أَزْوَاجًا وَلَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ لَمْ يَغَيَّرْ اللَّهُ مَوْلَاهُمْ فَرَأَوْهُ يُطْفَلُونَ

ایشان را در آنجا خالدها است و آنجا را از آنجا که می خواهند می خورند و خداوند فرمود که ما را در آنجا تغییر ندهی پس او را در آنجا می بینند که در آنجا می خورند

وَلَهُمْ فِيهَا نِسَاءٌ مُطَهَّرَاتٌ كُنَّ لَهُنَّ زُجْجَاجًا وَكُنَّ لَهُنَّ خُضْرًا وَكُنَّ لَهُنَّ حُمْرًا وَكُنَّ لَهُنَّ بَيْضًا

و در آنجا برای آنها زنان پاکیزه است که برای آنها زنجبیل و برای آنها سبزه و برای آنها قرمز و برای آنها سفید

جَنَّتِ بَجْرِيٍّ مِنْ شَجَرٍ لَا تَأْكُلُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

در آنجا درختی است که در آنجا می خورند و در آنجا می خورند و در آنجا می خورند

و دیگران هم در آنجا می خورند و در آنجا می خورند و در آنجا می خورند

و در آنجا می خورند و در آنجا می خورند و در آنجا می خورند

مناجات پیر و پادشاه و پادشاهی و پادشاهی

تو آن رفیع مکانی که ساکنان فضا را پر کرده است و تو دوازده سیل در بانی

چراستاج پیش تو را ترازا گفتن که سال خسته دلان تو خوب میدانی

شناختن راه خدا تعالی ازین موی بار یک تر- بعد از آن از حضرت جبرئیل و علاء الدین

آمین محمد بهشت ازین طس روشن تر- و نعمت بهشت ازین غسل شیرین تر- و گزشتن

بندگان بر پل صراط ازین موی بار یک تر- **ای عزیز** این حکایت در الهی نامه

مصنفه حضرت شیخ فرید الدین عطار رحمته الله علیه چه خوب نگاشته است

یکه تر سا مسلمان گشت پیروز ۛ بی خوردن شد آن جابل دگر روز

چو مادر مست دید او را زور دی ۛ بدو گفت ای پسر آخر چه کردی

که شد آزرده عیسی زود از تو ۛ **ای عزیز** خدا نمانده خوشنود از تو

منعت و از رفتن ره نگوئیت ۛ که هر عناف را جی مرد او نیست

بردی زو و در آن دینی که هستی ۛ که نامردیست در دین بت پرستی

ای عزیز اگر قدر عقل هست همین قدر بس است هدای قذری

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ وَكَانَ ظُنُّهُ إِلَى مَنْ قَالَ هَذَا مَا صَفَا وَدَعَا مَلَكَ
خداوند انچه سوره را - گفتیش کن در قول و گفتیش کن در قائل - بگیر مصفا را و بگذارد مکر را

هَذَا كَرَمًا وَلَا نُحِثُّهُ وَلَا نُعْطِيهِ وَلَا نُخْرِجُهُ

نما و بزرگی ده مارا و امانت نغما و عطا کن مارا و ده دم نغما

عَلَيْهِمْ وَأَنْضِمْهُمْ وَأَرْضَ عَنَّا

مارا گنبد کن و راضی شواز مارا و خوشنود شو

وَكُفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ

ن مارا و دور کن ناز ما بدیگمارا و بمیران مارا با نیکوکاران

مَنْحَلِّ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ

ن آنچه و عهد کرده بر زبان رسولان خود و رسالگین مارا از روز قیامت

إِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَاتِ

هر آنچه تو خلافت و عهد نمی کنی

عَالِمِ ظَاهِرٍ وَبَاطِنٍ مَانِهٍ وَفَاعِلِ كَمَالٍ

مَلِكٍ وَلَا نَا مَخْذُومٍ مُبْرِجٍ سِيدِي سَيِّدِي

مَنْ حَافِظِ قَارِيٍّ اعْطِ عَارِفٍ بِإِسْمِهِ

بِأَوَّلِيٍّ حَسْبِ رِجَالِي مِنْ خَلَاءِ الْعَالَمِينَ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

تو خود دانی اے خالقِ کبریا ^{قطعه} ترا اگر نگویم بگویم کرا

ترا ہچ من بیش ازیشتر * مرا تو یکے قصہ بس مختصر

رباعی
اے آنکہ ترا جو و سخامی زبید * مارا گنہ و بسم و خطامی زبید

من با تو نگویم کہ بسایکی کن * با ما ہمہ آن کن کہ ترا می زبید

رباعی
یارب ز تو آنچه من گدای خواہم * افزون ز ہزار پادشاہی خواہم

ہر کس ز در تو حاجت می طلبد * من آمدہ ام از تو ترا می خواہم

رَبَّنَا اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَتِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ

خدا یا را اوراست مارا بنما اے پروردگار یا بیام زمر او مادر و پدر مرا و مسلمانان را
یَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ يَا حَسْبِيَ يَوْمَ يَرْخَمُكَ أَنْتَعِثُ أَصْلَحْ لِي شَأْنِي

روزیکہ قائم شود حساب - اے زندہ اے قائم دارندہ بواسطہ رحمت تو مددی جویم - درست فند ما

عَلَيْهِ فَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طُرْفَةَ عَيْنٍ هَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ

کل ملاحت مرا - و گذار بر نفس من یک چشم زدن یا اللہ طلب میکنیم

حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنَا إِلَيْكَ حُبِّكَ

از محبت ترا و محبت آنکس کہ تو او را محبت آید و محبت آن عمل کہ ما را بسوی حب تو نزدیک کند

وَاجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ إِلَى الْعَطْشَانِ هَ

و بسا ز محبت ترا محبوب تر نزد ما از آب سرد کہ نزد تشنگان باشد

کوش قاضی جانب شاہ کند و جو یان رضایش مالک و معبود ہستی مبارکش با

مکون و وجودہ اوست ایجا و جهان را واسطہ و در میان خلق و خالق رابطہ و علت

غالی زہم این فکان ہنویت غیر از ذات آن صاحب قران و تشریف جالش در دنیا ناپید

أَنَا أَمْلِكُ وَأَخِي يُوسُفُ أَخْبَحُ ارشاد گردید **هَـ أَلاَ كَلَّ حَسْبُ الْخَبَرِ أَشْبَاهُ**
ہ ہر مینے تنہا خود دار ہوں

وَلَا تَظُنُّ لِمَنِ أَهْوَاهُ إِلَّا هُوَ **هَـ** زمان مصر بہ ہنگام جلوہ یوسف
لیک: تخریط سیر خود شدہ

ز روی بے خودی از دست خویش بریدند و مقرر است کہ دل پارہ پارہ میگرد

اگر جال تو اے دل نواز سید یدند و شاہا گندایان و خاکساریم تثنہ دیداریم
برائے شربت وصال بقیراریم۔ ہمین یک تمنایم دیداریم مفسلانیم آمدہ رکوع

شَمِيمًا لِلَّهِ از جالِ روئے تو و دست بکشا جانب زنبیل ما و آفرین بر تو

بر بازوی تو و اگرچہ از مدیہ طیبہ دورم لیکن از تصور تو مسرورام۔ رباعی

در خواب ہمیشہ با خیال تو خوشم و در بیدارم بخاطر و خال تو خوشم و القصہ چہ د

نَحْمَدُكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

زچھ گفتن زبان قاصر۔ و برائے نذر دادن جان حاضرے این جان عاریت کہ بجا فظ

سپردہ دوست پڑ روزے بخش یہ بنیم و تسلیم وے کنم۔ اگر جان قبل طلب نہ زنی

جبراً و قہراً مقبوض میشود۔ جان بجانان وہ و گرنہ از توبت تا نداجل پڑ خود تو نصف

باش عاقبت این نکو یا آن نکو پڑ خداوند جان ملک است بہ تو نذر دادن محال لیکن

بدست قدرت خود قبض نمائی از فضل و نوال رباعی غازی بہ شہادت اندر

مکت و پوست پڑ غافل کہ شہید عشق فاضل ترا دوست پڑ در روز قیامت این

بان کے ماند پڑ کین شتہ دشمنست و آن شتہ دوست پڑ و در و دنا محمد و د

نثار بر احمد مختار سید ابرار۔ صَلَّی اللہُ وَسَلَّوْ عَلَیْہِ عَلَیْہِ مَا دَامَ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ کہ

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ وَرَسُولٍ مِّنَّا لِيُنذِرَ لِقَوْمٍ كَذِبُوا بَيْنَ يَدَيْهِمْ أُولَٰئِكَ سَاءَ لِمًا لَّيْلًا وَنَهَارًا

نفرستادیم تا اگر رحمت بری عالم بے شک مر تا ایم تارا گواہ و خوشخبری پہنچد
و نظر پوش مقامات العباد پڑ لاجرم نامش خدا شاد نہاد پڑ اگر غیر ان مدعی سر بر زند

بَسْمَلُونَا عَنْ أَهْلِ آلِهِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
خَلَقَ الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ فَذُكِّرُوا وَلَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يُعْلَمُونَ
که سان ۱ - غوث بن نور محمد - رحمت کرمه و سلام بر رسول او که با خلق بزرگ محض است

العزیز به دل عجیب و غریب قاعده دریافتن غره قمری هر ماه تا شصت و پنج روز

جمع نمائی ۱۷۱۰ و ۱۷۲۰ سنه مطلوب - معاینه کنی تحت وز با مندرجه شش - بر اعداد مجتمع و دیگر

مردم است یاران و زغره با و مطلوب باشد مثلاً اگر غره محرم سنه ۳۲ دریافت نمایند پس جمع کنند

هر دو سنه که با زیر محرم سنه ۶ و ۶ حاصل جمع ۱۲ میشود - بر مهندسه ۱۲ پنجشنبه

که گاشته است همان روز غره محرم سنه ۳۲ بجز است و پس قس علی هذا - وَاللَّهُ اعْلَمُ
خدا و انا ترست

۱۷۱۰	۱۷۱۱	۱۷۱۲	۱۷۱۳	۱۷۱۴	۱۷۱۵	۱۷۱۶	۱۷۱۷	۱۷۱۸	۱۷۱۹	۱۷۲۰	۱۷۲۱	۱۷۲۲	۱۷۲۳
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴
۱۷۲۴	۱۷۲۵	۱۷۲۶	۱۷۲۷	۱۷۲۸	۱۷۲۹	۱۷۳۰	۱۷۳۱	۱۷۳۲	۱۷۳۳	۱۷۳۴	۱۷۳۵	۱۷۳۶	۱۷۳۷
۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸
۱۷۳۸	۱۷۳۹	۱۷۴۰	۱۷۴۱	۱۷۴۲	۱۷۴۳	۱۷۴۴	۱۷۴۵	۱۷۴۶	۱۷۴۷	۱۷۴۸	۱۷۴۹	۱۷۵۰	۱۷۵۱
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲
۱۷۵۲	۱۷۵۳	۱۷۵۴	۱۷۵۵	۱۷۵۶	۱۷۵۷	۱۷۵۸	۱۷۵۹	۱۷۶۰	۱۷۶۱	۱۷۶۲	۱۷۶۳	۱۷۶۴	۱۷۶۵
۴۳	۴۴	۴۵	۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰	۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵	۵۶
۱۷۶۶	۱۷۶۷	۱۷۶۸	۱۷۶۹	۱۷۷۰	۱۷۷۱	۱۷۷۲	۱۷۷۳	۱۷۷۴	۱۷۷۵	۱۷۷۶	۱۷۷۷	۱۷۷۸	۱۷۷۹
۵۷	۵۸	۵۹	۶۰	۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸	۶۹	۷۰
۱۷۸۰	۱۷۸۱	۱۷۸۲	۱۷۸۳	۱۷۸۴	۱۷۸۵	۱۷۸۶	۱۷۸۷	۱۷۸۸	۱۷۸۹	۱۷۹۰	۱۷۹۱	۱۷۹۲	۱۷۹۳
۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹	۸۰	۸۱	۸۲	۸۳	۸۴

ماه محرم زربین اند صفر بین آئینه و اول ربیع آب روان آخر غم ۱۷۱۰

اول جادی نقره بین پیریه بین و آخرین و ماه رجب مصحف بین شعبان گیاه سنتر

شمشیر در رمضان نگر شوال جامه سپهرین و ذیقعد مینی کبود که ذیحجه دختر خوب تر

چه در بیداری و چه در خواب دیدم با جمال تو خوشم و اما بعد میگویم فقیر الی

لهم استجبوا لله ورسوله الهادی محمد عمر **حسینی** القادری تکان الله که این کتاب را از

اول تا آخر دیدم - اکثر مضامین احادیث را ظاهر و باهر دیدم - از آیات قرآنی خود

عکس خورشته - و اشعار آبدار صب سوغ برجسته - از درازی مثل و اختصار

نخل مبراست - لفظ قلیل کثیر المعنی است - دل زنگ اله و از خواندنش

پاک میگردد - و وقت مطالع بر لب آورده و دیده نناک میگردد - چرا همین باشد

چرا چه در و یک است از کفچه در آید - چونکه مصنف این صاحب دل و عالم با عمل است

در احیای سنت نبوی بی بدل است - نور حال بر قال هویدا شد - جمال باطن بظاهر پدید شد

خداوند ما با هم عقد حب تو بسته ایم - و از طریق علیّه قادریّه وابسته ایم - امید داریم که

روز قیامت همراه پیران کبار محشور گردانی - و از دیدار خود در دنیا و آخرت مسرور گردانی

بین آیین آیین - تخریفی تاریخ ۲۱ ذی قعدة ۱۳۸۶ روز چهارشنبه مقام قرنطیه کامران جزیره

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ مُؤَلِّفِيْهِ وَلِقَارِيْهِ وَلِكَاتِبِيْهِ

منه در این مکتب و قاری و کاتب این را

وَالْحَمْدُ وَاجْعَلْهُمْ مِنَ الْمُحْشُورِيْنَ فِيْ زُمْرَةِ النَّبِيِّيْنَ

مغفرت فرما و برای ایشان را بر وزقیب است از فضل خود بهره پیغمبران

وَالصِّدِّیْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءَ وَالصَّالِحِيْنَ وَالْمُقَرَّبِيْنَ

و صدیقان و شهدا و صالحین و مقربین محشورن

یَوْمَ الْقِيَمَةِ بِفَضْلِكَ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيْمُ آمِیْنُ آمِیْنُ

ای مهربان در دنیا و بنخشنده در آخرت این دعا را قبول منما

یا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ

ای پروردگار عالم

هر که بیند و عاظم دادم زانکه من بنده گنهگارم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



9

9

التماس

این مختصر مجموعه مختصر لغرض تفع رسانی عام مطبوع و شائع نموده از قید رجسٹریشن و آزاد
 کرده مقتضای خاطر آن نیست که از بیع و شرا و متمتع شوم۔ بدنسب ناقص لمجا طر نقد
 در روش، ری و دیگران که باقیستیم در ریامی رسد که خارج از امکان خود یافتیم و نه چند
 استعاضاتی است که بالذات تقسیم عوام هر دو از هم پس چند صد نسخه طبع نموده بخرش منافع
 بر قیمت نس کافند و اجرت طبع بخرشیم فراهم داشته ام۔ آنانکه در خریدش مستعد هستند بفرستند
 فی نسخه (۱) از بنده ضعف طلب بر موده مطالعه نمایند و مولف ابد عاخر فراموش نسا زند

تحریر فی التاریخ ۲۷ رجب المرجب ۱۳۱۹ هجری نبوی صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم



مینجر دارالطبع سرکار عالی و مستنظم مسجد حاجی کمال محلہ راجہ راؤ رنبہ بھادور

